

تلفکس: ۰۲۵-۳۷۸۳۳۳۴۶ ... سامانه پیامک: ۰۲۵۳۳۰۰۰۰۷۱  
نشانی: قم، خیابان صفائیه، کوچه ۲۵، پلاک ۲۷

www.entezarmag.ir  
entezarmag@yahoo.com • intizarmag@mihanmail.ir

**یادآوری:**  
انتظار نوجوان، نشریه‌ای فرهنگی برای همه‌ی نوجوانان است. / نشریه پذیرای آثار شما با رویکرد فرهنگی و مهدوی است. / نوشته‌های خود را خوانا، روی یک طرف کاغذ همراه با نام و نشانی بفرستید. / نوشته‌های فرستاده بازگردانده نخواهد شد. / نشریه در ویرایش مطالب آزاد است. / هرگونه برداشت از مطالب نشریه، با ذکر نام نویسنده و مأخذ امکان پذیر است.

**صاحب امتیاز:** مؤسسه آینده روشن (پژوهشکده مهدویت)  
**مدیر مسئول:** سید مسعود پورسیدآقایی  
**سر دبیر:** علی مهر  
**سر ویس داستان:** حمیدرضا داداشی  
**سر ویس شعر:** سید حبیب نظاری  
**سر ویس اجتماعی:** سیده عدرا موسوی  
**سر ویس علمی:** مرجان رزمی  
**مدیر هنری:** سید مهدی هاشمی  
**ویراستار:** سیده لیلا حسینی  
**تصویرگران:** مهدی نجفی، فاطمه جباری  
**همکاران این شماره:** سیده زهرا موسوی، سیده فاطمه موسوی



السَّلَامُ عَلَيْكَ  
يَا صَاحِبَ الثَّوَانِ يَا

# سازمان مهادت



مقام معظم رهبری (مدظله العالی):

قبل از ظهور مهدی موعود (عج) انسان‌های پاک در میدان مجاهدت امتحان می‌شوند، در کوره‌های آزمایش وارد می‌شوند و سربلند بیرون می‌آیند. امام زمان (عج) کسانی را لازم دارد که در مقابل پدیده‌های تلخ و دشوار، مردد و متزلزل نشوند و عقب ننشینند تا بتوانند با این‌ها وارد کار عظیم شوند که قرار است دنیا را متحول کند.



آیت‌الله وحید خراسانی (مدظله العالی):

اگر درباره اضافه شدن کلمه «صاحب و امام» به «زمان» اندیشه کنید و در اینکه آن حضرت، جلوی زمان و پیش از زمان است و زمان پشت سر اوست فکر کنید، تمام کمال معرفت را به حضرت مهدی (ع) پیدا می‌کنید؛ زیرا اصلاً هیچ تعبیری ادق (دقیقت‌تر) از این تعبیر نیست و این تعبیر، فقط به حضرت حجّت (ع) و در خصوص آن حضرت است. اگر کسی عمق این مطلب را بفهمد، خواهد دانست که چرا امام زمان (ع) پیر نمی‌شود.



آیت‌الله العظمی بهجت (مدظله العالی):

لازم نیست که انسان در پی این باشد که به خدمت حضرت ولی‌عصر (علیه السلام) تشریف حاصل کند، بلکه شاید خواندن دو رکعت نماز توسل به ائمه برای او بهتر از تشریف باشد؛ زیرا آن حضرت می‌بیند و می‌شنود.



بارانی نباریده است هنوز و مسیر  
پیش رو، بیابان خشک و طاقت فرسایی بود.

بارانی نباریده است هنوز و کاروانیان خسته، خسته از این  
بیابان مبهم، از این گذرگاه‌های دل‌تنگ، از ریگ‌زارهای شترگشی که  
انگار رازی را در انتهای سکوت خویش پنهان کرده‌اند، سربه‌مهر.

بارانی نباریده است هنوز؛ اما مسافران بازگشته از حج، چشم‌های روشنی  
داشتند به انتظاری شیرین که پناه آورد به دل‌های بی‌پناهشان.

چشم‌های روشنی داشتند به اعجاز اتفاقی معطر، راهی بی‌پایان و آسمانی بی‌ابر،  
دل‌سپرده به شانه‌های زمین؛ اما آسمان بی‌ابر چگونه می‌تواند بارانی بباراند که  
طراوت‌بخش تاریخ ولایتی دیرینه باشد؟ که شکوه شکوفایی‌اش گل کند در گلوی خشک  
نخل‌ها، در آبروی گیاهان، در گندم‌زارهای خسته‌ی تاریخ. آسمان بی‌ابر چگونه می‌تواند  
بارانی بباراند که گل کند در شانه‌های علی و در پهنای دل‌تنگی محمد؟

کاروان از رفتار باز ایستاده بود در جوار سرچشمه‌ای به نام غدیرخُم، آنان که پیش‌تر بودند  
باز آمدند و آنان که در پس کاروان بودند فرا رسیدند و باران در جریان گل‌واژه‌های رسول  
مهربانی باریدنی گرفت، شگفت!

بارید باران و گل کرد در طنین ندای محمد

و جان گرفت در اشک‌های آسمان، شوق؛

و جان گرفت در نگاه بلند خداوند، نور؛

و جان گرفت در آیه‌های ولایت، عشق؛

و گل کرد در اندیشه‌ی آدمی نجاوهای جبرئیلی رسول: «من

کنت مولا فهدا علی مولا»

و باران گرفت در بیابان‌های

تشنه‌ی حجاز...●

# باران می بارد

حسین دوستی



# پیامک مهدوی

محبوبه محمدی

جانا ما عطر  
پیراهنتان را در  
ذهنمان به یادگار نداریم،  
اما عطر گل‌های نرگس که  
به مشاممان می‌رسد،  
عجیب دل‌تنگتان  
می‌شویم.

حاجیان  
به شکرانه‌ی  
توفیق بندگی، قربانی  
می‌کنند و آن‌ها که در  
منی و عرفات، یوسف زهرا  
را دیده‌اند به شکرانه‌ی  
وصال تمام نفس را نذر  
دل مولایشان ذبح  
می‌کنند.

روانه تمام  
داروندارش را گرد  
عاشقی شمع می‌سوزاند...  
یابنا الحسن! نذر کرده‌ام اگر  
زیارتتان روزی چشم‌هایم شد،  
تمام هستی‌ام را به پایتان  
بریزم، بسوزانم و باز  
متولد شوم...

سفر  
باید کرد از شهر  
کوچک مینتپا و معاصی  
به سوی بهشت معرفت  
انتظار، آن‌جا که زندگی‌ها  
بر مدار «تعجیل فرج»  
می‌چرخد.

۲۳ سال رسالت  
حضرت محمد (ص) را  
غدیر و آغاز مسیر امامت  
کامل کرد، غفلت سبب  
عاشورای کربلا شد... به هوش  
باشیم که برای «وارث  
غدیر» حبیب و حز  
باشیم، نه...

هر صبح دعای عهد  
را زمزمه می‌کنیم تا پیمان  
ببندیم برای روزهای ظهور...  
که هر روز نگاه صاحبان را  
شاهد و ناظر بدانیم به امید  
«و جعلنا من خیر اعوانه و  
انصاره»...

موی سپید  
نشانه‌ی تجربه است.  
بیچاره آن مو سپیدهایی  
که هنوز وصال مهدی  
(عج) را تجربه  
نکرده‌اند.



● امام حسین (ع): هر يك از دو نفری كه میان آنها نزاعی واقع شود و یکی از آن دو رضایت دیگری را بجوید، سبقت گیرنده اهل بهشت خواهد بود.



### ابتکاری برای ترویج آموزه‌های قرآن کریم

جمعی از علمای مسلمان هند با راه‌اندازی طرح جدیدی به نام «قرآن برای همه» نسخه‌های دیجیتال قرآن کریم را به زبان‌های مختلف میان مردم توزیع می‌کنند. این طرح شامل راه‌اندازی یک اتومبیل ون است که در آن علمای مسلمان حضور دارند و ضمن ارتباط گرفتن با مردم به پرسش‌های آنان درباره‌ی قرآن پاسخ می‌دهند. هرکس با هر وسیله‌ای از جمله سی‌دی، دی‌وی‌دی، فلش، گوشی هوشمند، کارت حافظه و هارد می‌تواند به این ون مراجعه کند و نسخه دیجیتال قرآن و ترجمه آن به زبان‌های مختلف را دریافت کند. در این طرح روحانیون با مردم ادیان مختلف ارتباط برقرار می‌کنند و به پرسش‌های آنان پاسخ می‌دهند. آن‌ها تصورات نادرست درباره‌ی اسلام را تصحیح می‌کنند و نسخه‌های دیجیتال قرآن را در اختیار متقاضیان قرار می‌دهند.



### اهدای کلیه طلبه جوان آملی به سجاد هشت ساله

کمیل نظامی که بچه‌محل‌ها به او «۴۰ کیلویی» می‌گفتند، کاری کرد کارستان! ایشاری کرد که آدم‌های ۱۴۰ کیلویی هم جرئت انجامش را ندارند. او کلیه‌اش را با لبخند معصومانه یک کودک تاخت زد تا آن‌ها که از جوانمردی و مروت بویی نبرده‌اند، بگویند: حاج آقا سلامت عقلی ندارد!

ماجرای این قرار است که کمیل، طلبه شهر بابل کلیه خود را به یک کودک هشت ساله اهدا کرد و از آن‌جایی که خانواده شخص پذیرنده، وضعیت مالی خوبی نداشتند، ماشین خود را هم برای تأمین هزینه عمل پیوند فروخت!

این طلبه نزدیک به ده سال است که شب‌های جمعه را به بیمارستان‌ها سر می‌زند و به امور درمانی بیمارانی که در بیمارستان‌ها بستری هستند رسیدگی می‌کند؛ برای مثال اگر کسی همراه نداشت او را همراهی می‌کند یا با توجه به اینکه به لباس روحانیت ملبس است و بنا به درخواست مسئولین بیمارستان با کسانی که مشکل مالی یا مشکل روحی دارند هم‌صحبت می‌شود و با صحبت کردن به آن‌ها روحیه می‌دهد یا اگر بتواند در حد وسع مالی‌اش به افراد کمک می‌کند و اگر هم نشد با مسئولین رایزنی می‌کند تا هزینه‌های درمان را کاهش دهند.

### تابه‌مال گوسفند دریایی دیده‌اید؟

این موجود مثل حلزون حرکت می‌کند و با چشمانی ریز و گرد که او را شبیه گوسفند کارتونی کرده است. گوسفند برگی دریایی کوچولو در نزدیکی ژاپن، اندونزی و فیلیپین یافت می‌شود.

گوسفند برگی می‌تواند تا پنج میلی‌متر در طول رشد کند. نکته جالب توجه این است که او تنها حیوان در جهان است که عمل فتوسنتز انجام می‌دهد.

هنگامی که آن‌ها جلبک می‌خورند، کلروپلاست آن را می‌گیرند و آن‌ها را با یک فرآیند وارد بدن خود می‌کنند. این فرایند را که فقط می‌توانند موجودات زنده تک‌سلولی انجام

دهند، اساساً آن‌ها را به موجودی با قدرت خورشیدی تبدیل می‌کند! ●



# خانم دهیار،

## حدیث یار

چند حدیث از امام مهدی علیه السلام:

ما از اوضاع شما کاملاً آگاهیم و هیچ یک از احوال شما بر ما پوشیده نیست.  
(بحار الانوار/۵۲/۵۱)

\*\*\*\*\*

اگر نبود که ما دوستدار صلاح شما هستیم و به شما لطف و مرحمت داریم، همانا به شما توجه و التفات نمی کردیم.  
(بحار الانوار/۵۳/۱۷۹)

\*\*\*\*\*

از خدا بترسید تسلیم امر ما شوید و کارها را به ما واگذارید.  
(بحار الانوار/۵۳/۱۷۷)

\*\*\*\*\*

ما را از شیعیان دور نمی سازد مگر اعمال ناپسندی که از آنها به ما می رسد.  
(بحار الانوار/۵۳/۱۷۷)

\*\*\*\*\*

در رویدادهای دینی به راویان احادیث ما رجوع کنید زیرا آنها حجت من بر شما و من حجت خدا بر آنانم.  
(کمال الدین/۲/۴۵۴)

تا حالا دقت کرده‌اید که در ساختمان هر چیزی، تمام اجزای آن مهم است؛ حتی کوچک‌ترین و ظریف‌ترین جزء هم اگر نباشد آن شی دیگر کارایی ندارد. مثلاً دوچرخه‌ای را در نظر بگیرید. اگر پیچ فرمانش شل شود هر لحظه ممکن است فرمان از جایش در بیاید و آن موقع راننده با دوچرخه‌اش می‌رود توی باقالی‌ها! همین چند وقت پیش تلویزیون مستندی نشان داد درباره بررسی علل سقوط یک هواپیما. بعد از چندین ماه بررسی و آزمایش بر روی لاشه‌ی هواپیما، معلوم شد که قطعه‌ی کوچکی در موتور سمت راست هواپیما به اندازه‌ی دو میلی‌متر ترک خورده و همین موجب سقوط هواپیما و کشته





# چراغ خانه‌های روستا را روشن نگه داشت

مرزیه کرباسچی

البرز، خانه‌های اهالی روستا را با مبلغ اندکی به ازای هر خانه، بدون آنکه مردم بدانند بیمه حوادث می‌کند و مبلغ بیمه را از محل بودجه دهیاری روستا پرداخت می‌نماید. با خودش می‌گوید اگر اهالی راضی بودند این پانزده هزار تومان را پرداخت می‌کنند اگر هم نکردند اشکال ندارد؛ چون به‌هرحال بخشی از وظیفه دهیاری طبق قانون ارائه خدمات به اهالی روستاست و درواقع پول دهیاری برای رفاه مردم روستاست و قوانین هم این اجازه را به دهیاران می‌دهند. یک سال می‌گذرد. سیل بزرگی اغلب خانه‌های روستا را ویران می‌کند و تعدادی از اهالی هم جان خود را از دست می‌دهند. روستا با یک بحران بزرگ روبه‌رو می‌شود. ابر غم و ناامیدی بر روستا سایه می‌اندازد. غم از دست دادن عزیزان از یک طرف و غم از دست دادن خانه و زندگی هم از طرف دیگر؛ اما معصومه طباطبایی اعلام می‌کند که تمام خانه‌های روستا را بیمه حوادث کرده و بیمه تا سقف پنجاه میلیون تومان، برای هر خانه به میزان خسارتی که دیده، پرداخت می‌کند. من که شگفت‌زده شدم چه برسد به اهالی روستا! این خبر انگار دوباره روستا را زنده کرد.

معصومه طباطبایی که هفده سال است در روستای سیجان سکونت دارد دارای مدرک فوق‌دیپلم تربیت‌معلم است. من امیدوارم خانم طباطبایی با این هوشمندی که دارد همیشه دهیار روستای سیجان باقی بماند. هرچه باشد او دنیای مردم روستایش را قشنگتر کرده است... ●

شدن حدود سیصد نفر شده است!

پس هر چیزی اگر سر جایش نباشد و کارش را درست انجام ندهد، سیستم به هم می‌ریزد و یا کارایی لازم را ندارد. این موضوع درباره‌ی آدم‌ها و مسئولیت‌هایشان هم صدق می‌کند. اگر هرکدام در جایگاه خود، خوب عمل نکنند یا جامعه از کار می‌افتد یا حرکتش کند می‌شود و بر عکس اگر هرکس خوب به وظیفه‌اش عمل کند، حرکت فوق‌العاده تندتر می‌شود.

جانم؟ یک مثلاً بگویم؟ به روی چشم...

مثلاً یک خانم دهیار که الحق خوب به وظیفه‌اش عمل می‌کند. او در روستای سیجان از توابع استان



# غزای مقوی یا

روح الله حبیبیان



مسافر با چهره‌ای برافروخته تکرار می‌کند: آقای راننده، عرض کردم نوار را خاموش کنید! مشکلی پیش آمده؟

مسافر ناراحتتر از قبل پاسخ می‌دهد: بله آقا، مشکل آن آهنگ مزخرف است!

- داداش ادب داشته باش... هرکی سلیقه‌ای دارد، اصلاً من اختیار ماشین خودم را که دارم؟! -

- اولاً گوش دادن به موسیقی حرام بی‌ادبی و بی‌سلیقه‌گی است. ثانیاً اختیار گوش مسافره‌ایت را که نداری!

- خیلی مشکل داری می‌توانی پیاده شوی...

این قبیل بگومگوها هرچند اکنون کمتر دیده می‌شود، اما لااقل در سال‌های نه چندان دور یکی از معضلات و مشکلات اصلی مسافرت برای بچه مذهبی‌ها بوده و اکنون هم هست. اصولاً مشکل موسیقی و سازوآواز یکی از امور پیچیده و بسیار مورد ابتلا در عرصه‌ی دینداری است که نه می‌توان خود را به‌طور کامل از آن جدا کرد و نه می‌توان بی‌خیال حکم خدا شد و تابع محیط بود و هرچه پخش می‌شود را گوش کرد؛ برای توضیح دقیق موسیقی حلال و حرام در نوبت قبل مطالبی بیان شد، اما ادامه ماجرا:

## موسیقی مُطرب

یکی دیگر از موسیقی‌های حرام «موسیقی مُطرب» است. این موسیقی که موسیقی لهوی هم نامیده می‌شود به موسیقی‌های مجالس گناه که با رقص و حرکاتی این‌گونه همراه است گفته می‌شود؛ حتی شنیدن آن‌ها در تنهایی هم حرام است.

عده‌ای گمان میکنند موسیقی مطرب فقط بر موسیقی که ناخواسته اعضای بدن انسان را به حرکت‌های موزون وادار می‌کند گفته می‌شود؛ اما این آهنگ حرام شامل هر نوع موسیقی میشود که دارای ضرب‌آهنگ یا شکل خوانندگی و نوازندگی است که انسان را - حتی از درون - به‌نوعی هیجان غیرعادی و فوق‌العاده می‌کشانند؛ ولی مشکل اصلی این است که چه معیاری در تشخیص میزان مطرب بودن و تغییر حالت روحی و روانی وجود دارد و مطرب بودن را چگونه باید سنجید؟ چه بسا یک موسیقی بر بسیاری از افراد تأثیر نگذارد، اما همان آهنگ عده‌ای دیگر را به‌طورکامل از حال طبیعی خارج کند.

طبق نظر مراجع، معیار در تشخیص مطرب بودن یا نبودن موسیقی وضعیت عادی و طبیعی در افراد معمولی و متدین است نه وضعیت فعلی هر فرد؛ یعنی در برابر هر موسیقی مشکوک باید دید برای عُرف جامعه مؤمن این نوع آهنگ محرک و مهیج است یا نه و این آهنگ - هرچند فعلاً ما را از حال طبیعی خارج نمی‌کند - آیا قابلیت تغییر حالت طبیعی در افراد عادی را دارد یا خیر؟ اگر این‌گونه بود این آهنگ یا آواز حرام محسوب می‌شود. در نتیجه اگر فردی به خاطر اینکه اهل گوش دادن به انواع موسیقی‌های لب‌حوضی، کلاسیک و غیرکلاسیک و این‌ور آبی و آن‌ور آبی است و دیگر با هر آهنگی حالی‌به‌حالی نمی‌شود، نمیتواند خود را معیار تشخیص مطرب و لهوی بودن انواع موسیقی بداند.



# حله هوله (۲) اوج



## فواندگی زن

یکی از عناوین دیگری که ممکن است باعث حرام شدن آواز یا موسیقی شود، این است که آواز را خواننده‌ی زن بخواند. در این صورت حتی اگر این موسیقی غنا یا لهوی و مطرب شناخته نشود، اما به فتوای برخی از مراجع شنیدن آن برای مردان نامحرم حرام محسوب می‌شود؛ در نتیجه اگر یک زن، آواز یا حتی سرودی انقلابی می‌خواند طبق نظر این عده از مراجع شنیدن آن برای مردان نامحرم حرام است.

البته این حساسیت درباره‌ی جمع خوانی زنان کمتر است و معمولاً جمع خوانی مثل حضور بانوان در گروه گُر یا در ارکستر سمفونی حکم تک‌خوانی را ندارد. چه این جمع متشکل از زنان و مردان باشد یا همه افراد گروه گُر یا خواننده‌های ارکستر زن باشند.

درعین حال مراجعی هم هستند که تک‌خوانی زن را در مواردی که غنا نبوده و موسیقی لهوی و مطرب محسوب نشود و همچنین باعث مفاسد دیگر مانند تحریک شهوانی و... نشود به‌خودی‌خود جایز دانسته و شنیدن آن برای مردان نامحرم را حرام نمی‌دانند. هرچند می‌توان تخمین زد که نودونه درصد ترانه‌ها و موسیقی‌هایی را که خواننده‌های زن می‌خوانند در زمره موارد حرام هستند؛ زیرا دارای یکی از عناوین حرام که برشمردیم میشوند و باید از شنیدن آن‌ها پرهیز کرد. ●

## موسیقی با افزودنی‌های غیرمجاز

یکی از موارد دیگری که ممکن است باعث حرمت موسیقی یا آواز شود بیش از لحن، شکل خواندن و نواختن به محتوایی برمی‌گردد که در این میان بیان می‌شود. چه بسا یک موسیقی به‌خودی‌خود به شکل حرام، مثل غنا یا مناسب مجالس رقص و گناه خوانده نشود، اما محتوای اشعار یا مطالبی که در آن خوانده می‌شود شامل مطالب غیردینی یا غیراخلاقی باشد. چیزی که در بسیاری از ترانه‌های لب حوضی قدیمی کموبیش دیده می‌شد و متأسفانه در موسیقی‌های زیرزمینی جدید مانند رپ و هیپ‌هاپ به‌وفور یافت می‌شود. خوانندگان جدید که مثل قارچ از هر گوشه و کنار می‌رویند از به‌کار بردن زشتترین تعابیر و توهین‌ها، حتی اهانت به مقدسات و کفر گفتن هم ابایی ندارند.

در بیشتر موارد، این اشعار و مزخرفات در موسیقی‌های لهوی، مطرب و به شکل غنائی خوانده می‌شود؛ اما در مواردی هم دیده می‌شود که این‌گونه نیست. برای مثال در برخی از برنامه‌های گروه‌های منحرفی همچون شیطان‌پرستان قطعه‌های دکلمه ماندی که سرشار از کفریات و انحرافات فکری و اخلاقی است با آهنگی آرام، حتی گاهی بدون آهنگ خوانده می‌شود که می‌تواند مصداق این‌گونه از موسیقی‌های حرام باشد.

# فقط برای تو عیدی

سمیه عالمی

بعضی روزها و ماهها عجیب‌اند. چگالی‌شان بالاست. هزار و یک اتفاق و ماجرا لابه‌لای ثانیه و ساعت‌هایش خوابیده. از آدم (ع) ابوالبشر تا امروز. همه روزها مثل هم نیستند، همه شب‌ها هم. یک شب می‌شود شب قدر و یک روز می‌شود عرفه. عرفه‌ای که اگر ماه رمضان را از دست دادی باید هوایش را داشته باشی برای آمرزش. یک روز میشود عرفه که غروبش حضرت آدم (ع) بعد از چهل روز نیایش و توبه در صحرای عرفات



امتحان آماده‌ام. اگر فرمان خداوند قربانی کردن ن است از من جز صبر نمیبینی.

ابراهیم پسرش را در آغوش میگیرد. هر دو برای اجزای فرمان خدا از هاجر جدا میشوند. هاجر هنوز گریه میکند، شیطان میداند اگر رهایشان کند دوباره روز شبيه عرفه خلق میشود. رو به هاجر میگوید: ابراهیم می‌خواهد با بهانه یک خواب تنها پسرت را قربانی کند. هاجر صورتش را از او برمیگرداند: این کار اراده خداست و من تسلیمم. این سهم هاجر بود از عید. شیطان ناامید از هاجر سراغ پدر و پسر می‌رود. سه بار در سه محل به سراغ اسماعیل می‌رود: چرا باید به حرف پیرمردی مثل او جوانیات را تباه کنی؟ اسماعیل هر سه بار جوابش میکند و هر سه بار شیطان را با سنگ می‌راند. پدر و پسر که زانو می‌زنند شیطان همه زورش را می‌زند؛ ولی برنده آن‌ها هستند که خودشان را به خدا سپرده‌اند.

اسماعیل چشم‌هایش را می‌بندد، مبدا نگاهش دل ابراهیم را بلرزاند. ابراهیم به آسمان نگاه میکند و خنجر را روی گلوی اسماعیل می‌گذارد؛ اما حتی خراشی بر گلوی اسماعیل نمیافتد. ابراهیم و اسماعیل هم سهمشان را ادا کردند و حالا خنجر به اراده پروردگار نمی‌برد. ندا می‌آید: «ابراهیم، تو از امتحان خداوند سربلند بیرون آمدی و اینک این گوسفند را به جای فرزندت در راه خدا قربانی کن.» از سوی پروردگار قوچ بزرگی فرستاده میشود تا به جای اسماعیل ذبح شود.

ابراهیم و اسماعیل و هاجر به اراده پروردگار دهم ذی‌الحجه را عید میکنند. اسماعیل نوجوان، ابراهیم و هاجر سالمند تسلیم پروردگار بودند. این تسلیم بودن، آن‌ها را بزرگ میکند. این بزرگ شدن، اسماعیل نوجوان را به پیامبری میرساند و یار و همراه پدر در بازسازی کعبه.

یادمان باشد فرقی نمی‌کند چندساله‌ایم، چقدر درس خوانده‌ایم فقط کافی است به خدایمان اعتماد کنیم. این راه پرفرازونشیب مقصدش همیشه روشن بوده و هست. کافی است اراده کرده باشیم راه را برویم. باشد که روزهایی از تقویم را ما عید کنیم که هر روزی که در آن گناهی مرتکب نشویم و منیت‌هایمان را ذبح کنیم

● عید است.

بخشیده میشود. یک روز میشود قربان، میشود عید بندگی. میشود نماد تسلیم محض امر پروردگار بودن برای همهی عالم از سوی پدری پیر و پسری نوجوان!

ابراهیم ۸۵ ساله بعد از عمری درخواست به درگاه پروردگار پدری اسماعیل را از خدایش هدیه میگیرد. به فرمان خدا اسماعیل و هاجر را به مکه میبرد. آن‌ها در مکه میمانند و ابراهیم برای انجام امور به بابل برمی‌گردد که عراق امروز است تا اسماعیل نوجوان میشود همه‌چیز عادی است. اسماعیل، نوجوان زیبا و برازنده یک روز خسته از صحرا برمی‌گردد و پیرمردی را در خانه میبیند. پیرمرد روشن ضمیر و دوست‌داشتنی کسی نیست جز پدرش. این را از گریه‌های هاجر میفهمد.

اسماعیل از دیدن پدری که فقط نشان‌هایش را از مادرش شنیده خوشحال است، اما حس میکند اتفاقی در راه است. ابراهیم پسرش را کنارش مینشاند و میگوید: فکر نمی‌کرده اسماعیل کوچکش این قدر بزرگ شده باشد. میگوید: خدا نعمتهای زیادی به آن‌ها داده که قدرت شکرش را ندارند. میگوید: او آن قدر به بندگانش مهربان است که اگر آن‌ها را امتحان کند باز هم تنهایشان نمیگذارد، حتی اگر این امتحان سخت باشد.

اسماعیل یقین میکند و ابراهیم دوباره میپرسد: نمی‌پرسی چرا این همه راه را آمده‌ام؟ آرامش ابراهیم، موها و محاسن سفیدش دلش را آرام میکند. او پیامبر خداست و تا امروز آزمایشهای بزرگ و سختی را پشت سر گذاشته و برای اسماعیل در این شرایط پناهگاه بزرگی است. امتحانی که پدر از آن حرف می‌زند از آتش نمرود سختتر نبود که به فرمان پروردگار بر او گلستان شده.

- برای هرچه آمده‌اید من کنارتان هستم.

حرف اسماعیل دل پدرش را گرم میکند.

- اسماعیل من خواب دیدم که پروردگار از من میخواهد تو را قربانی کنم و تو میدانی که خواب پیامبر وحی است. برای من ذبح تنها فرزندی که سالها برای داشتنتش به درگاه خداوند دعا کرده‌ام سخت است، ولی...

اسماعیل نمیگذارد جمله تمام شود:

- پدر جان من برای همراهی شما در این





سنگی از آسمان توی سرش خورد و افتاد و مُرد! به همین راحتی!  
خیلی‌ها توی آن جمع فکرش را هم نمی‌کردند که همان لحظه سنگی از آسمان بیفتد و  
مرد بمیرد؛ اما مرد خودش خواسته بود.

اسمش «حارث بن نعمان فهری» بود. مطمئن بود که پیامبر دروغ می‌گوید. وقتی پیامبر حضرت  
علی علیه السلام را به جانشینی معرفی کرد، همراه دوازده نفر از اصحابش نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: «ای  
محمد! از طرف خدا به ما دستور دادی که شهادتین را بگوییم و ما را به نماز، روزه، حج و زکات  
دستور دادی، ما نیز پذیرفتیم. بالأخره راضی نشدی تا اینکه دست عموزاده‌ات را گرفتی، او را بر  
همه برتری دادی، به‌عنوان رهبر و جانشین خودت بر ما قرار دادی و گفتی: **مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ**  
**مَوْلَاهُ**. آیا این کار از طرف خودت بود یا از طرف پروردگار؟»

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «قسم به آن خدایی که جز او خدایی نیست، این امر از طرف پروردگار می‌باشد.»  
خون توی صورت حارث دوید و درحالی‌که به طرف شتر خود می‌رفت، گفت: «خدایا! اگر آنکه محمد  
می‌گوید، حقیقت دارد، سنگی از آسمان بر سر ما بفرست یا ما را به عذابی دردناک مبتلا کن.»

...

هنوز به شتر خود نرسیده بود که سنگی از آسمان بر سرش فرود آمد و در دم کشته شد. می‌بینید!  
خودش خواسته بود. قبل از اینکه بمیرد، خیلی‌ها باور نمی‌کردند... ●

منبع: مناقب آل ابی‌طالب؛ ج ۲، ص ۲۴۰.



● امام حسین (ع):  
عاجزترین مردم کسی  
است که نتواند دعا کند.

# نوجوان منتظر

سمیه عالمی

## نوجوان منتظر...

باعجله و دستپاچه کار نمی‌کند،  
کار خوب حوصله می‌خواهد.

An awaiting teen

Does not work hurriedly, good  
work needs patience.

امام صادق (ع):

«إِتَاكَ وَ حَظْلَتَيْنِ: الصَّبْرُ وَ الْكَسَلُ، فَإِنَّكَ إِنْ  
صَبَرْتَ لَمْ تُضَيَّرْ عَلَى حَقِّهِ وَإِنْ كَسَلْتَ لَمْ تُؤَدَّ  
حَقَّهُ»

از دو خصلت بپرهیز: بی‌حوصلگی و تنبلی؛ زیرا اگر  
کم‌حوصله باشی بر حق شکیبایی نکنی و اگر سست و  
تنبل باشی حق را ادا نکنی.

امالی صدوق؛ ص ۶۳۶.

## اسلام یعنی...

کار خوب، کوچک و بزرگ ندارد  
همه را خدا می‌بیند.

Islam means ...

Its not important where that is,  
Usefulness is important.

امام علی (ع):

«افعلوا الخیر ولا تحقروا منه شیئاً، فإنَّ صغیرةً  
کبیرةً و قلیلةً کثیرةً»

کار خیر انجام دهید و هرگز چیزی از آن را  
کوچک مشمارید؛ چرا که کوچکش بزرگ و  
کمش افزون است

بحارالانوار؛ ج ۷۱، ص ۱۹۰.

# خیلی کم، خیلی زیاد

معصومه سادات میرغنی

به نام خدا





کاش آنقدر پول داشتم و همه را به پدر می‌دادم تا هم قرض‌ها و کرایه را بدهد و هم بتواند برای خانه خرید کند. دلم نمی‌خواهد پدر جلوی دیگران خجالت بکشد و پشت سر هم بگوید شرمند شرمند. اصلاً چرا پدر با امید سرکار می‌رود و ناامید برمی‌گردد؟ چرا یکی آنقدر دارد که پول خردش یک میلیون است و یکی لنگ صد هزار تومان می‌شود؟

- مگر مدرسه نداری که با خیال راحت نشسته‌ای؟! با صدای مادر به خودم آمدم. به ساعت نگاه کردم و باعجله کیفم را برداشتم. از کنار پدر که رد شدم، سرش را توی روزنامه برد و آن را ورق زد.



زنگ اول از درس چیزی نفهمیدم. فقط هرچه آقای رستگاری پای تخته نوشت را توی دفترم یادداشت کردم. زنگ دوم، آقای صبوری درباره‌ی ثروت و فقر صحبت کرد. اشک توی چشم‌هایم جمع شد؛ اما خودم را نگه داشتم.

- ا جازه آقا!

بلند شدم و دستم را بالا گرفتم. آقای صبوری سر تکان داد: پیرس!

- چرا بعضی‌ها ثروتمندند و بعضی فقیر؟ بعضی‌ها خانه ویلایی و باغ دارند و بعضی دیگر کرایه‌خانه هم نمی‌توانند بدهند؟ این بی‌عدالتی است که یک نفر ریخت و پاش کند و دیگری به شام شب محتاج باشد؟...

سکوت کردم و به آقای صبوری خیره شدم. از پشت میزش بلند شد و توی کلاس راه رفت و گفت: خدا آدم‌های ثروتمند را در کنار آدم‌های فقیر قرار داده تا آن‌ها دستگیر ضعیفان باشند؛ اما متأسفانه بعضی از ثروتمندها، تنها به فکر خودشاناند و بس!

صدای آقای صبوری را شنیدم: فقط در عصر ظهور است که هیچ آدم فقیری پیدا نمی‌شود. امام زمان (عج) ثروت را عادلانه تقسیم می‌کند. آن زمان همه خانه دارند، همه کار مناسب دارند و...

چشم‌هایم را بستم و برای آمدن آن روز، در دل دعا کردم. ●

توی اتاقم بودم که صدای پدر را شنیدم: شرمند... نشد... تا آخر هفته... شرمند... فرصت بدهید... شرمند...



در را باز کردم و سرک کشیدم. پدر توی هال بود. گوشی‌اش را روی زمین گذاشت و نشست. با پشت دست قطرات عرق روی پیشانی‌اش را پاک کرد. آهی کشید و روزنامه‌ی کنار پیشتی را برداشت. مادر با سیخی چای، کنارش نشست و گفت: فکرش را نکن! از برادرم می‌گیرم.

پدر روزنامه هفته پیش را ورق زد و زیرچشمی نگاهم کرد. به طرف تلویزیون رفتم و روبه‌رویش نشستم. کانال‌ها را پشت سر هم عوض کردم تا پدر و مادر متوجه ناراحتی‌ام نشوند. دلم می‌خواست بدانم که پشت گوشی چه کسی بود که پدر اینقدر شرمند شرمند می‌کرد. پدر به استکان چای نگاه کرد؛ اما آن را بر نداشت. روزنامه را توی دستش لوله کرد و گفت: این دفعه را از برادرت قرض بگیرم، کرایه ماه بعد را چه کنم؟! اکبرآقا پشت تلفن گفت: اگر از پس اجاره‌خانه بر نمی‌آیید، خانه را خالی کنید.

با شنیدن اسم اکبرآقا تنم لرزید. یادم افتاد چند وقت پیش که با پدر برای اجاره این خانه به بنگاه رفته بودیم، اکبرآقا همان‌جا گفته بود: کرایه نباید یک روز دیر شود!

از بنگاه که بیرون آمدیم، اکبرآقا سوار ماشین مدل بالايش شد و از کنار ما باسرعت گذشت. تلویزیون یک خانه ویلایی را نشان داد با چند زن و مرد که روی کوهی از پول ایستاده بودند. مادر چای سرد شده را توی سیخی گذاشت و لحظه‌ای بعد با یک فنجان دیگر به اتاق آمد و آن را به دست پدر داد: زود بخور! بگذار این ماه را رد کنیم تا ماه دیگر بلکه فرجی شود. پدر جرعه‌ای چای نوشید و با صدایی گرفته گفت: زن! ده روز است که کسی کارگر نمی‌خواهد. من که هیچ، دیگر این وانت هم انگار دارد می‌برد.

کلمه می‌برد را با لحن سوزناکی گفت. طوری که یک دنیا غم توی صدایش حس کردم. بیکاری و بی‌پولی خیلی آزارش می‌داد. چند روز بود که نه غذای درست و حسابی می‌خورد و نه به موقع می‌خوابید.

# دست‌های راست

سیده فاطمه موسوی

## یک پیامبر سبز

احتمالاً درباره خضر پیامبر چیزهایی شنیده‌اید و شاید هر کدام از شما با شنیدن نام ایشان یاد چیزی بیفتید؛ برای مثال سرسبزی، عمر طولانی، یک پیرمرد ریش سفید خوش اخلاق و خوش‌سخن، آب حیات، بحر ظلمات...

اما قصه خضر پیامبر، چیزی بیشتر از اینهاست.

گویا نام اصلی او «بالیا [تالیا] بن ملکان بن عابرن ارفخشذ بن سام بن نوح» است و اینطور که از پاره‌ای از روایات برمی‌آید یکی از پیامبرانی بوده که خداوند او را به‌سوی قومش فرستاده تا آنها را به یکتاپرستی و اقرار به انبیا و کتاب‌های آسمانی دعوت کند.<sup>۱</sup>

حالا چرا به او «خضر» می‌گویند؟ چون به اراده خدا از هر جایی که می‌گذرد یا هر جایی که مینشیند یا نماز می‌خواند، زمین زیر پا و اطرافش سبز و خرم می‌شود؛<sup>۲</sup> پس خضر به معنی سرسبزی، لقب اوست.

## مونس تنهایی‌های امام

نمود، به همین جهت عمر این بنده صالح خویش، خضر را طولانی ساخت که بدان استدلال شود و عمر قائم بدان تشبیه و بدین‌وسیله اشکال و ایراد دشمنان و بداندیشان باطل گردد.<sup>۵</sup>

امام رضا علیه السلام هم میفرماید: «خضر از آب حیات خورد؛ او زنده است و تا دمیده شدن صور<sup>۶</sup> از دنیا نمیرود. او پیش ما می‌آید و بر ما سلام میکند... او در مراسم حج شرکت میکند و همه مناسک را انجام میدهد، در روز عرفه در سرزمین عرفات میایستد و برای دعای مؤمنان آمین میگوید. خداوند به‌وسیله او در زمان غیبت از قائم ما رفع غربت میکند و به‌وسیله او وحشتش را تبدیل به انس میکند.»<sup>۷</sup>

پس حضرت خضر در دوران غیبت، مونس تنهایی‌های امام است و جزو سی نفری است که همواره در محضر امام زمان علیه السلام هستند و فرمانهای او را اجرا میکنند و همانطور که گفتیم، قرار است این پیرمرد بلندقد تنومند، نقش مهمی را در دوران حکومت امام زمان علیه السلام عهده‌دار شود.<sup>۸</sup>

می‌گویند حضرت خضر علیه السلام به همراه ذوالقرنین برای پیدا کردن آب حیات به بحر ظلمات سفر کرد. ذوالقرنین موفق نشد به بحر ظلمات برسد؛ اما خضر به آنجا رفت و از آب حیات نوشید و عمر جاودانه پیدا کرد.<sup>۳</sup>

درباره خضر قصهها و افسانه‌های زیادی ساخته شده؛ اما آنطور که از روایات برمی‌آید او هنوز زنده است و شش هزار سال از عمرش می‌گذرد.<sup>۴</sup> ولی چرا خداوند عمر طولانی به او داده؟

امام صادق علیه السلام میفرماید: «... آن بنده صالح خدا خضر، خداوند عمر او را نه به خاطر رسالتش طولانی گردانید و نه به خاطر کتابی که بدو نازل کند و نه به خاطر اینکه به‌وسیله شریعت او، شریعت پیامبران پیش از او را نسخ کند و نه به خاطر امانتی که بندگان بدو اقتدا نمایند و نه به خاطر طاعتی که خدا بر او واجب ساخته بود؛ بلکه خدای جهان‌آفرین بدان دلیل که اراده فرموده بود عمر گرامی قائم علیه السلام را در دوران غیبت او بسیار طولانی سازد و میدانست بندگان بر طول عمر او ایراد و اشکال خواهند

# و چپ یک قیام

## وزرای قبل و بعد از ظهور

البته همانطور که گفتیم یکی از دلایل عمر طولانی پیامبرانی مثل خضر، عیسی و الیاس، اثبات عمر طولانی و زنده بودن امام زمان (ع) است و دلیل دیگرش یار و یاور و مونس بودن برای حضرت مهدی (ع) است. می‌گویند حضرت الیاس (ع) هم جزو اوتادی است که در زمان غیبت حضرت پیوسته اطراف حضرت مهدی (ع) است و به ایشان خدمت میکند.<sup>۱۵</sup>

یکجورهایی حضرت خضر و الیاس (ع) دست راست و چپ امام زمان به حساب می‌آیند و بر اساس اخباری این دو برادر هم به حساب می‌آیند.<sup>۱۶</sup> خدا آنها را ذخیره کرده برای روزهای سختی که امام زمانمان احتیاج به یار و یاور و کارگزار و مشاور دارد. ●

## عشق مناجات

شاید درباره الیاس پیامبر (ع) کمتر شنیده باشید. الیاس از پیامبران بنی اسرائیل و از نواده‌های هارون<sup>۹</sup> برادر موسی (ع) است. امام صادق (ع) می‌فرماید: «الیاس از پیامبران عابد بنی اسرائیل بود.»<sup>۱۰</sup>

او از طرف خدا مأمور هدایت بتپرستان شد. با دعوت‌های الیاس (ع) عده‌ای از مردم، بر خلاف مسلک جامعه، سنت شکنی کرده و به او ایمان آوردند؛ البته این کار باوجود شرایط و جو حاکم بر جامعه خیلی سخت بود.<sup>۱۱</sup> الیاس هم مانند خضر نبی هنوز زنده است و عمر طولانی دارد. طبق بعضی از روایات، خداوند این زندگی ابدی را به خاطر عشق و علاقه‌اش به مناجات با خدا به او داده است.

می‌گویند روزی عزرائیل خدمت الیاس آمد تا روحش را قبض کند. الیاس به گریه افتاد. عزرائیل گفت: آیا گریه می‌کنی اینک به‌سوی پروردگارت بازمی‌گردی؟

الیاس گفت: گریه‌ام برای مرگ نیست؛ بلکه برای فراق از شبهای (طولانی) زمستان و روزهای (گرم و طولانی) تابستان است که دوستان خدا این شبها را به عبادت می‌گذرانند و در این روزها روزه می‌گیرند و در خدمت خدا هستند و از مناجات با محبوبشان لذت می‌برند؛ ولی من می‌خواهم از صف آنها جدا گردم و اسیر خاک شوم. خداوند به الیاس چنین وحی کرد: «تو را به خاطر آنکه علاقه به مناجات داری و می‌خواهی در خدمت مردم باشی تا روز قیامت مهلت دادم تا زندگی را ادامه دهی و از صف اولیای خدا جدا نگردی و با آنها به مناجات و راز و نیاز، مأنوس باشی.»<sup>۱۲</sup>

الیاس (ع) بعد از نابودی طاغوتیان زمانش، وصیتهای خود را به وصی خود «الیسع» کرد و سپس بهسوی آسمان عروج کرد.<sup>۱۳</sup>

می‌گویند آخرین کسانی که از بنی‌آدم از دنیا می‌روند، الیاس و خضر هستند.<sup>۱۴</sup>

۱. مکارم شیرازی؛ تفسیر نمونه؛ ج ۱۲، ص ۵۰۹.
۲. همان.
۳. بحارالانوار؛ ج ۱۲، ص ۱۷۲-۲۱۵ و ج ۱۳، ص ۲۷۸-۳۲۲.
۴. یوم الخلاص؛ ص ۱۵۷.
۵. کمالات‌الدین شیخ صدوق؛ ج ۳، ص ۳۵۷؛ بحارالانوار؛ ج ۵۱، ص ۲۲۲.
۶. روز رستاخیز.
۷. کمالات‌الدین شیخ صدوق؛ ج ۲، ص ۳۹۰، ج ۴.
۸. همان.
۹. الیاس بن یاسین بن فنحاص بن عیزار بن هارون.
۱۰. اصول کافی؛ ج ۱، ص ۲۲۷.
۱۱. صافات؛ ۱۲۸.
۱۲. عباس کاشانی؛ المخازن؛ ج ۱، ص ۲۸۶.
۱۳. بحارالانوار؛ ج ۱۳، ص ۳۹۶.
۱۴. مهدی حاجینژاد؛ «خضر نبی و مونس یار».
۱۵. سفینه البحار؛ ماده قَطَب.
۱۶. ابن کثیر؛ قصص الانبیاء؛ ص ۳۹۷.



# آداب

شخصی مهمانی را در زیر خانه خوابانید. نیمه شب صدای خنده وی را از بالاخانه شنید. پرسید: در آن جا چه می‌کنی؟ گفت: در خواب غلتیده‌ام. گفت: مردم از بالا به پایین غلتند، تو از پایین به بالا غلتی؟ گفت: من نیز به همین می‌خندم.

رساله‌ی دلگشا؛ عبید زاکانی.

کسی علی بن ابی طالب را میزبانی کرد. گفت به سه شرط بیایم: از بازار هیچ چیز نیآوری و از آنچه در خانه است هیچ باز نگیری و نصیب عیال تمام بدیشان بگذاری.

کیمیای سعادت؛ محمدبن محمد غزالی.

وقتی صاحب عباد نان همی خورد با ندیمان و کسان خویش. مردی لقمه از کاسه برداشت مویی در لقمه او بود مرد همی ندید. صاحب او را گفت: ای فلان موی از لقمه بردار. مرد لقمه از دست فرو نهاد و برخاست و برفت. صاحب فرمود که باز آریدش و پرسید: ای فلان چرا نان نیم‌خورده از خوان ما برخاستی؟ مرد گفت: مرا نان آن‌کس نباید خورد که تار موی در لقمه من بیند. صاحب سخت خجل شد از آن حدیث.

قابوس‌نامه

آورده‌اند که وقتی مردی، مهمان سلیمان دارانی شد. سلیمان آنچه داشت از نان خشک و نمک در پیش او نهاد. مهمان چون نان بدید گفت: کاشکی با این نان پاره پنیر بود. سلیمان برخاست و به بازار رفت و ردای به گرو گذاشت و پنیر بیاورد. مهمان چون نان بخورد گفت الحمدالله که خداوند عزوجل ما را بر آنچه قسمت کرده بود قناعت داده است و خرسند گردانیده. سلیمان گفت اگر به داده خدای خرسند بودی ردای من به بازار به گرو نرفتی.

جوامع‌الحکایات و لوامع‌الروایات؛ محمد عوفی.

گویند فقیهی در خانه ظریفی به مهمانی بود. قضا را برای ظریف هدیه‌های بیاوردند. ظریف تعارف را به فقیه گفت: شما بردارید. فقیه برفور حدیثی نقل کرد که معصوم (ع) گفته است: «حاضر الهدیه شریک فیها»؛ «هرکس در مجلس هدیه حاضر باشد با صاحب هدیه شریک باشد.» ظریف گفت: «بلی الهدایا مشترک»؛ «اما تنها خوشترک».

نفحات؛ جامی.

# مهمانی

زینب علیزاده



مردی به امام صادق (علیه‌السلام) گفت: من هیچ‌گاه چاشت و شام نمی‌خورم مگر اینکه دو - سه نفر مهمان کمتر یا بیشتر با من هستند. امام صادق فرمود: فضیلت آن‌ها بر تو بیشتر از فضیلت تو بر آن‌هاست.

مرد با تعجب پرسید: چگونه چنین است درحالی‌که این من هستم که خوراکم را به آن‌ها می‌دهم و از مالم انفاق می‌کنم و خانواده‌ام را به خدمت آن‌ها درمی‌آورم. امام فرمود: زیرا زمانی که آن‌ها به خانه تو وارد می‌شوند همراه روزی فراوانی از سوی خداوند می‌آیند و آنگاه که می‌روند تو آمرزیده شده‌ای.

اصول کافی؛ بحارالانوار.

مرد از لشکریان پادشاه بود. یک روز باعجله به دربار آمد و به حضور پادشاه رسید. پادشاه پرسید: چه خبر شده؟

مرد گفت: فلان بزاز که با من دوست است دیشب من را دعوت کرد و غذاهای شاهانه برایم پخت و جلویم گذاشت. همان‌طور که پادشاه گفته، اگر کسی غذای مخصوص پادشاه را جلوی مهمانش بگذارد به ساحت پادشاه گستاخی کرده و باید مجازات شود.

پادشاه با شنیدن این خبر خشمگین شد و دستور داد تا مرد بزاز را احضار کنند. وقتی مرد را دست‌بسته به حضور پادشاه آوردند، پادشاه گفت: به این دلیل از تو عصبانی نیستم که غذاهای مخصوص دربار را پخته‌ای و جلوی مهمانت گذاشته‌ای، بلکه به این دلیل می‌خواهم تو را مجازات کنم که چنان آدم ناسپاسی را به خانه‌ات دعوت کرده‌ای که نان تو را خورده و پیش ما سخن‌چینی تو را می‌کند.

اگر نانی دهی روزی سگی را  
دگر روزت که بیند دم فشانند  
وگر صد خوان نهی پیش عوانی  
به وقت فرصتت سگ در جهانند

روضه‌ی خلد؛ مجد خوانی.

کافری از ابراهیم طعام خواست. ابراهیم گفت: اگر مسلمان شوی تو را مهمان کنم و طعام دهم. کافر رفت. خدای عزوجل وحی فرستاد که ای ابراهیم، ما هفتاد سال است که این کافر را روزی می‌دهیم و اگر تو یک شب او را غذا می‌دادی و از دین او نمی‌پرسیدی چه می‌شد؟

ابراهیم در پی آن کافر رفت و او را باز آورد و طعام داد. کافر گفت: چه شد که از حرف خود برگشتی و پی من آمدی و برایم سفره گستردی؟

ابراهیم ماجرا را باز گفت. کافر گفت: اگر خدای تو چنین کریم و مهربان است، پس دین خود را بر من عرضه کن تا ایمان بیاورم و مسلمان شوم.

رساله قشریه؛ کشف‌المحجوب.

یکی از خانواده‌های مدینه غذایی درست کردند و پیامبر و پنج نفر از یارانش را برای صرف غذا به منزلشان دعوت کردند. پیامبر هم دعوتشان را پذیرفت. در بین راه نفر ششمی به آن‌ها رسید و همراهشان شد. نزدیک منزل صاحب‌خانه که رسیدند پیامبر به نفر ششم فرمود: این‌ها تو را دعوت نکرده‌اند همین‌جا منتظر بمان تا آمدنت را به آن‌ها خبر بدهم و اجازه ورود تو را بگیرم.

مکارم اخلاق؛ بحارالانوار.

# درس غدیر برای

محمدرضا فوادیان

- روزی که با خداوند قدر و قضا دیدار کند.»  
اما شش موضوع مهم این سه فراز عبارت است از:
۱. بشارت به آمدن امام مهدی (عج)؛
  ۲. خاتمیت او؛
  ۳. مقام و منزلت او؛
  ۴. علم و دانش او؛
  ۵. قیام و حکومت او؛
  ۶. منتقم بودن او.

غدیر چشمه جوشانی است که هر روز درس‌های آن به‌روزرسانی می‌شود؛ ولی یکی از درس‌های مهم آن، معرفت و بیعت با امام زمان است. وقتی امیرمؤمنان معرفی شد همه با او بیعت کردند، ما هم یاد می‌گیریم غدیر را ظرف بیعت با امام عصر قرار بدهیم. همان‌طور که می‌دانید وقتی پیامبر (ص) ولایت امام علی را معرفی می‌کند آیه سوم سوره مائده نازل می‌شود که امروز دین تو را کامل کردیم و نعمت را بر شما تمام کردیم؛ به طورقطع در این عصر ولایت امام زمان (عج) اکمال دین و اتمام نعمت است و ما باید این مسئله را مدنظر داشته باشیم که اکنون نیز ولی داریم و قطعاً اگر امروز از رسول خدا (ص) می‌خواستیم تا جانشین خود را برای ما معرفی کند، دست امام عصر (عج) را می‌گرفتند و به جهانیان معرفی می‌کردند. در کتاب قاصدک‌های ظهور ص ۳۵ داستانی در این باره نقل شده است:

«ما به مناسبت تولد حضرت علی در تهران جشنی داشتیم و در پشت کارت دعوتی که برای این جشن چاپ کرده بودیم این جمله زیبا را که جرج جرداق مسیحی درباره‌ی حضرت علی گفته است نوشته بودیم:

ای دنیا تو را چه می‌شد که در هر زمان نیروهای خودت را جمع می‌کردی و به ما یک علی (علیه‌السلام) تحویل می‌دادی با همان فکر علی، قلب علی و زبان علی و ذوالفقار علی، کمالات علی (علیه‌السلام).

شرکت کنندگان در این جلسه بیشتر از دختران دانش‌آموز بودند. وقتی به‌عنوان سخنران وارد شدم

رسول اکرم در روز غدیر فرمود: «غایبان پیام غدیر را به حاضران برسانند.»



به نظر شما، کدام پیام غدیر آن قدر مهم بوده که پیامبر چنین سفارشی فرمودند؟

مهم‌ترین پیام واقعه غدیر شناخت و حرکت همگام با ولایت است. اینکه پیامبر اسلام به کسانی که جلو رفته‌اند دستور بازگشت می‌دهد و به کسانی که عقب مانده‌اند دستور می‌دهد تا زودتر خود را برسانند به این معناست که در مسیر زندگی نیز، برای رسیدن به سعادت، نباید از راه امام علی (ع) پیشی گرفت و یا عقب ماند؛ بنابراین پیام غدیر برای سبک زندگی امروز ما این است که شئون مختلف زندگی خود را آن‌گونه که امیرمؤمنان و جانشینان او می‌پسندد تنظیم کنیم.

خطبه غدیر در معرفی امام علی (ع) است؛ اما در احتجاج طبرسی؛ ج ۱، ص ۶۶ خطبه غدیر نقلی دارد که پیامبر (ص) تنها امیرمؤمنان (ع) را ولی و جانشین پس از خود معرفی نفرمودند بلکه در سه فراز شش موضوع و نزدیک به ۲۵ مطلب در رابطه با اوصاف امام عصر (عج) است بیان نمودند که عبارت است از:

در فراز اول پیامبر (ص) به‌صراحت جریان نور را علاوه بر خود در امیرالمؤمنین و امامان از نسل ایشان تا مهدی موعود جاری و ساری می‌دانند.

در فراز دوم حضرت هجده بار مردم را با تکرار لفظ هشداردهنده‌ی «ألا» (= هان، آگاه باشید!) به‌دقت در کلام خود فرامی‌خوانند. «مَعَاشِرَ النَّاسِ، أَلَا وَإِنَّ رَسُولَ وَ عَلِيَّ الْإِمَامَ وَالْوَصِيَّ مِنْ بَعْدِي... أَلَا إِنَّ خَاتَمَ الْأَيِّمَةِ مِنَّا الْقَائِمَ الْمَهْدِيَّ...»

پس از آن، بیست‌ویک ویژگی اساسی امام مهدی را بیان می‌نمایند.

سومین فراز، اواخر خطابه و هنگام بیعت گرفتن از مردم است که می‌فرمایند:

«مأمورم که از شما پیمان بگیرم تا دست در دست من نهید در پذیرش آنچه از سوی خداوند درباره‌ی علی امیرالمؤمنین آورده‌ام و درباره‌ی اوصیای پس از او که از من و اویند. این امامت در میان آنان پایدار است و خاتم آنان مهدی است و پیشوایی استوار است تا



# منتظران

یکی از دخترخانم‌ها گفت من سؤالی دارم و من از او خواستم سؤالش را مطرح کند. دخترخانم گفت: جمله‌ای که جرج جرداق درباره حضرت علی گفته است، جوابش چیست؟

گفتم: کدام جمله؟

جواب داد: همین جمله‌ای که روی کارت‌ها نوشته‌اید! من فکر کردم منظور این خانم از این جواب این است که توضیحی در این مورد داده شود و به همین دلیل شروع کردم به بحث جرج جرداق و مقایسه افکار حضرت امیر با منشور سازمان ملل و مطالبی که جرج جرداق می‌گوید و آخر هم رسیدیم به این جمله که جرج جرداق خطاب به دنیا می‌گوید:

به جای این همه متفکر، فیلسوف، سیاستمدار، نظامی و نیز فیزیکدان و حقوق‌دان اگر همه‌ی نیروهای خود را که پراکنده کردید به صورت انیشتین و گالیه و بوعلی



سومی نداد که در وسط میدان کربلا فریاد میزد، هل من موحد یخاف الله فینا، هل من مغیث یرجو الله فی اغاثتنا و تو سرش را بالای نیزه کردی و به دنبال یزید رفتی!

ای جرج جرداق، مگر به تو علی چهارمی نداد که تو در گوشه مسجدالحرام تنهایش گذاشتی و دنبال دیگران رفتی!

او در مقاله اش اینها را نقل کرده و به این جا رسیده بود که ای جرج جرداق، اینک علی در بین ماست و در روی زمین است با همان کمالات علی، با همان حلم حسن و با همان شجاعت حسین؛ ولی تو دنبال علی نرفتی و به دنبال دیگران رفتی و او هزارویکصدواندی سال است که فریاد میزند: هل من ناصر ینصرنی و تو دنبالش نرفتی!

امروزه امیر عالم هستی، خوار در چشم و استخوان در گلو. هنوز حاجی ها خون ششیعیان علی را به جرم علی دوستی مباح می شمارند.

هنوز در جای جای جهان اسلام به جلد و خط و نقش و نگار قرآن دل خوش کرده اند و قرآن ناطق را به تحریک عمر و عاصها در مظلومیت و غیبت به فراموشی سپرده اند.

صف آرای مارقین و قاسطین و ناکثین در برابر علی هنوز که هنوز است ادامه دارد.

آقای جرج جرداق، تو اگر علی را میخواهی باید از ابتدا تکلیف خویش را با جبهه مخالف علی روشن کنی که تنها خواستن علی کفایت نمیکند. اول باید دیگران را نخواهی، علیستیزان را نفی کنی، محبت هرکس و هرچیز جز علی را از دل بیرون کنی، آنگاه علی را نخواهی. ●

سینا و فلان و فلان و فلان اگر این نیروها را جمع می کردی و به صورت یک علی به ما تحویل می دادی، وضع ما روبه راه میشد.

دخترخانم گفت: اینکه جواب نشد! من جوابی بر این جمله جرج جرداق نوشته ام اگر اجازه بدهید حاضریم آن را در این این جا بخوانم.

با بی اعتنائی گفتم بخوان. دختر شروع کرد به خواندن، ابتدا با بیتوجهی گوش میدادم؛ ولی دو - سه خط که خواند دیدم مثل اینکه میخواهد حرف حسابی بزند.

در خط چهارم و پنجم متوجه شدم که این خانم دچار تحول روحی شده است و ضمن خواندن مقاله اش گریه میکند. در خط هفتم و هشتم نظرم را جلب کرد و دیدم مثل اینکه بقیه را هم به گریه انداخته است و از شما چه پنهان که در خط دهم و دوازدهم مرا هم به گریه واداشت.»

در مجموع مقاله ای بود در حدود بیست خط و پرمحتوا که مضمون آن چنین است:

جرج جرداق، جمله ای درباره علی بن ابی طالب می گوید؛ اما من به او می گویم ای جرج جرداق، تو خواهان علی نیستی مگر خدای علی به تو علی را نداد که بیست و پنج سال خانه نشینش کردی و دنبال دیگران رفتی و در جنگ صفین تنهایش گذاشتی!

ای جرج جرداق، تو خواهان علی نیستی مگر خدای علی بعد از علی اول به تو علی دومی نداد که با زهر جفا مسمومش ساختی و تسلیم معاویه اش کردی!

ای جرج جرداق، مگر خدای علی بعد از علی دوم به تو علی





● امام حسین علیه السلام:  
چیزی را بر زبان نیاورید که  
از ارزش شما بکاهد.

# سبک زندگی

محدثه علی جانزاده روشن

امام صادق علیه السلام: «هیچ انسانی از مشورت کردن نابود نمی‌شود.»  
لمحاسن؛ ج ۲، ص ۴۳۶.

متوجه شده‌ای که یک دست صدا ندارد و چند تا فکر بهتر از یک فکر هست و برای یکی از مهم‌ترین موضوع‌های تهیه‌ی ات با اهلش مشورت کردی. بعد از کلی تحقیق و پرس‌وجو متوجه شدی که چه رشته‌ای را انتخاب کنی و با برنامه‌ریزی قبل از شروع فصل درس و علم به هدف‌هایت برسی. موفق باشی!

امام هادی (ع): «توانگری، کم کردن آرزوهاست و قانع بودن به قدرت کفاف و فقر، آزمندی نفس است و نومیدی شدید.»  
بحارالانوار؛ ج ۷۸، ص ۳۶۸.

وقتی پدرت گفت که پول توجیبی‌ات در سال تهیه‌ی چربد تغییری نمی‌کند و همان مقدار سال گذشته است و تو به راحتی قبول کردی و قانع شدی به همان مقدار. پدرت از این شیوه رفتارت متعجب شد و به فهم و کمالت احسانت گفت و فوشالی که توانستی رضایت پدرت را جلب کنی.

امام هادی (ع): «تکبر و غرور دشمنی می‌آورد.»

مسند الامام الهادی؛ ص ۳۰۲.  
تازه پشیمان شدی و فهمیدی که ناشواسته با مغرور شدن به خاطر کسب رتبه اول در مسابقه‌های نقاشی دوستانت را از دست داده‌ای و می‌فواهی چبران کنی. آفرین بر تو!

امام هادی (ع): «افسوس کوتاهی کارهای گذشته را با تلاش در آینده جبران کن.»

مسند الامام الهادی؛ ص ۳۰۴.  
بارک!... به تو که تمام همتت را می‌فواهی به کار بگیرد تا در سال تهیه‌ی چربد به موفقیت‌های بیشتری در تهیه‌ی چربد برسی و چبران سال گذشته‌ات را بگنی!

امام هادی (ع): «حسد، نیکویی‌ها را نابود می‌کند.»

مسند الامام الهادی؛ ص ۳۰۲.  
فودت هم تعجب می‌کنی که چرا دوست صمیمی‌ات به کوچک‌ترین کارهای پیش پا افتاده‌ات حسادت می‌کند و این باعث می‌شود تا محبت و دوستی بینتان کم‌رنگ شده و از هم دلگیر شوید.

# بگو کی می رسی

هدای فردوسی

تو با گنجشک‌ها همسایه هستی  
تو درهای جهان را می‌گشایی  
کلید صبح را در دست داری  
تو قفل آسمان را می‌گشایی

تو خورشیدی تو بارانی تو رودی  
تو معنای هزاران جویباری  
برای تیرگی‌ها آفتابی  
برای شوره‌زاران جویباری

اگر می‌آمدی صدبار در سال  
بهار دوستی تکرار می‌شد  
غروب، احساس دل‌تنگی نمی‌کرد  
کویر از بوی گل سرشار می‌شد

کبوتروار در دامیم انگار  
اگرچه در میان قصر باشیم  
هوای صبح تاریک است و دلگیر  
اگر دور از امام عصر باشیم

بگو کی می‌رسی ای صبح موعود  
تو را ای مهربان چشم انتظاریم  
اگرچه رنگی از پاییز داریم  
ولی با تو پر از بوی بهاریم



## عموی خوبی‌ها

منصوره عرب خراسانی

پدرم یادی از عمو کرده  
یادی از آن عموی خوبی‌ها  
و لباسی سفید پوشیده  
شده سقای دسته‌های عزا

مثل چشمه که می‌شود جاری  
می‌رود دسته عزاداری  
پدرم نیز می‌دهد حالا  
تشنه‌ها را به مشک خود یاری

اشک‌های زلال او جاری  
در دلش موج می‌زند احساس  
آرزویش همیشه این بوده  
که شود زائر تو «یا عباس»

## بچه‌های تنها

منیره هاشمی

سلام بچه‌های غمگین  
سلام بچه‌های تنها  
به سویتان بیاید ای کاش  
تمام خنده‌های دنیا

\*  
صفا و آشتی بیاید  
به شهرهایتان دوباره  
دوباره روزتان پر از شوق  
شب شما پر از ستاره

\*  
همیشه رنج بوده و جنگ  
همیشه زور و بمب و فریاد  
گلوله‌ها نمی‌گذارند  
دل شما کمی شود شاد

\*  
سلام بچه‌های غزه  
سلام بچه‌های افغان  
به یادتان همیشه هستند  
تمام بچه‌های ایران



# به خاطر خدا

حمیدرضا داداشی

گفت: حالا چه کار می کنی؟

گفتم: نمی بخشم!

- نمی بخشی؟! -

- نه!

دایی چند لحظه به چشم هایم زل زد و گفت: جانشین یعنی چی؟

چه ربطی داشت؟ اخلاق دایی همین طوری است، شگردش همین است، یک دفعه سر حرف را عوض می کند و مسیّر گفت و گو را به طرفی می برد که نتیجه ی مورد نظر خودش را بگیرد. یک لحظه با خودم گفتم «نمی گذارم. این دفعه نمی گذارم نظرت را به من تحمیل کنی.» اما... دایی است دیگر...

- ببین، مثلاً اینکه بابای تو جانشین مدیر اداره است، یعنی چی؟

چیزی نگفتم. صبر کردم خودش بگوید. بالاخره من هم خواهرزاده ی همین دایی هستم و زرنگی های او را دارم.



# خوب باش

خودش را بسازد. اگر تو توانستی خطاکار را ببخشی، کار خدایی کرده‌ای و گرنه آدم خوب که بخشیدن ندارد. گفتم: آخه دایی، این جور آدم‌ها آدم را از کار خیر پشیمان می‌کنند. آدم وقتی نتواند به دوستش اعتماد کند، پس به کی اعتماد کند؟

دایی گفت: اینکه گفتم، نکته‌ی مهمی است. من بهت حق می‌دهم؛ اما حواست جمع باشد که نمک خوردن و نمکدان شکستن یک آدم بی‌انصاف تو را از خوب بودن پشیمان نکند. بالاخره همه که مثل هم نیستند، خیلی‌ها هم هستند که قدرشناسی می‌کنند و جواب خوبی را با بدی نمی‌دهند. آدم زرنگ، آدمی است که از هرچیز به نفع خودش استفاده کند. تو هم حواست جمع باشد که خوب بودن از ارزش هیچ‌کسی کم نمی‌کند. ما هرقدر هم خوب و مهربان باشیم، سرسوزنی به خوبی و مهربانی خدا نمی‌رسیم؛ مگر خدا از خوب بودن خودش خسته و پشیمان می‌شود؟ - دایی جان، یعنی اگر یک نفر زد توی گوشم، بگویم دست شما درد نکند؟!

دایی خندید و گفت: نه نگو دستت درد نکند؛ ولی ببخش... خوب، باشد. حق با توست. حداقل حواست را جمع کن اگر می‌بینی یک نفر قدرشناس خوبی‌های تو نیست جوری با او رفتار کن که از اخلاقت سوءاستفاده نکند. به قول معروف خوبی که از حد بگذرد، نادان خیال بد کند. تو به هرکس به اندازه‌ی لیاقتش اهمیت بده، ولی حواست باشد که از خوب بودن پشیمان نشوی. اگر هیچ‌کسی هم قدرشناس خوبی‌های ما نباشد، خدا قدرشناس است؛ پس به خاطر خدا خوب باش.

دایی این را که گفت، ساکت شد تا نتیجه‌ی حرف‌هایش را در چهره‌ام ببیند. من چیزی نگفتم؛ اما مطمئن بودم که احساسم را در چهره‌ام خوانده. گفت: حمید عزیزم، اصلاً شاید این جور آدم‌ها بدون آنکه خودشان بخواهند حق بزرگی به گردن ما دارند.

باز هم چیزی نگفتم؛ اما مطمئن بودم که ابروهایم مثل دو تا «۸» شده است. گفت: آدم‌هایی که به قول تو خوبی‌ها را با بدی جواب می‌دهند یادمان می‌اندازند که ما هم خوبی‌های خدا را با بدی جواب می‌دهیم. خدا این همه به ما نعمت داده و به ما لطف دارد؛ اما انصافاً ما خوبی‌هایش را با خوبی جواب می‌دهیم؟ ●

گفت: وقتی مدیری برای خودش جانشین انتخاب می‌کند، یعنی می‌خواهد بگوید این آدم ویژگی‌هایش مثل من است و برای انجام کارهایتان می‌توانید به او هم مراجعه کنید. حق امضا دارد. دستوراتش مثل من است، هر تصمیمی بگیرد من قبول می‌کنم، هر کاری از من برمی‌آید، از او هم برمی‌آید و... گفتم: دایی!

خندید: ببخشید، شد کلاس آموزش قوانین و مقررات اداری! گفتم: خب؟!

- می‌خواهم بگویم ما هم جانشین‌های خدا هستیم روی زمین. خدا خودش به ما گفته «خلیفه‌الله»\ بالاخره باید نشانه‌ای از خدا در ما باشد یا نه؟

توی دلم گفتم ای خدا! دایی این قدر نیچون، برو سر اصل مطلب؛ اما ته تو دلم چیز دیگری بود. عاشق این اخلاق دایی بودم. گفتم: خب؟!

گفت: ما جانشین کسی هستیم که بی‌نهایت بزرگ است، بی‌نهایت باگذشت است، بی‌نهایت مهربان است و خطاهایی را از بندگانش نادیده می‌گیرد. اگر ما بلد نباشیم خطاهای دیگران را ببوشانیم و بی‌خیال اشتباهاتشان شویم، چطور می‌توانیم جانشین خدا باشیم؟

کمی صبر کردم و گفتم: آخه دایی...

- آخه ندارد! تو ببخش، بعد درباره‌اش با من حرف بزن. اگرچه ته دلم راضی راضی نبودم؛ اما بخشیدم. گفتم: قبول! به خاطر شما بخشیدمش؛ اما...

گفت: اولاً به خاطر من نه! به خاطر خدا ببخش، بعدش هم وقتی بخشیدی، اما و اگر و این‌ها نیاور.

- یعنی اصلاً حق ندارم بگویم چه اتفاقی افتاده؟

- بگو؛ اما سربسته، جوری که غیبت دوستت نشود.

گفتم: چشم دایی جان! از این ناراحتی که بعضی‌ها هرچی در حقشان خوبی می‌کنی، خوبی‌هایت را با بدی جواب می‌دهند. هرچی بیشتر بهشان لطف می‌کنی، بیشتر کم‌لطفی می‌کنند. به قول مامان نمک می‌خورند و نمکدان را می‌شکنند. آخه به من حق بدهید که از دست دوستم دلخور باشم. اگر یک نفر غریبه به آدم بدی بکند، این قدر سوز ندارد که بهترین دوستت...

دایی گفت: اتفاقاً این جور مواقع است که آدم می‌تواند

# گنجی به نام عهد

سیده فاطمه موسوی

## یکی از آن گنه‌ها

گاهی انجام بعضی کارها در وقت‌هایی خاص به آدم می‌چسبد؛ آنقدر که دوست داری تکرارش کنی. حالا اگر این کار، تأییدشدنی هم باشد که چه بهتر! حال خوب و کار خوبی که به آدم می‌چسبد، بیشتر توی دل‌وجان آدم می‌نشیند. حالا اگر قرار باشد این کار خوب و حال خوب را به نمایندگی از همه مردم عالم از شرق و غرب گرفته تا جنوب و شمال انجام بدهد که دیگر تأثیرش نگفتی است. یک چیز می‌شود توی مایه‌های کشف یک گنج! یا نه اصلاً مثل شیرینی گنجی که بدون تلاش بیاورند دودستی تقدیمت کنند.

دعای عهد یکی از این گنج‌هاست که حتی لازم نیست کشفش کنی. از همان گنج‌هایی است که همینطور دودستی آورده‌اند تقدیمت کرده‌اند و اصرار دارند استفاده کنی و حالش را ببری. یک دعا برای بستن عهد و پیمان با امام زمان در دوران غیبت. میبینی چقدر به فکر بوده‌اند؟ اصلاً نگذاشته‌اند سردرگم بمانی و ندانی در این وانفسای ندیدن امام با چشم ظاهر چه باید بکنی.

## یک نماینده تام

همانطور که گفتیم، شما با خواندن این دعا تبدیل به یک نماینده می‌شوید؛ نماینده‌ای که از طرف خودش و از طرف همه مردان و زنان بایمان این دنیا و پدر و مادر و فرزندان‌ش به امام زمانش سلام ویژه می‌کند.

او بعد از این سلام ویژه می‌گوید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أُجَدِّدُ لَكَ فِي صَبِيحَةِ يَوْمِي هَذَا وَمَا عَشْتُ مِنْ أَيَّامِي عَهْدًا وَعَقْدًا وَبَيْعَةً لَكَ فِي عُنُقِي»؛ «خدایا! من در صبحگاه امروز و هر روز - تا زمانی که زنده‌ام - تجدید می‌کنم عهد و عقد و بیعت را برگردنم.»

عهد و عقد و بیعت با هم و پشت سر هم! از جمله معانی «عهد» اقرار و اعتراف است.<sup>۳</sup>

«عقد» به معنی پیمان، برای حتمی شدن قرارداد و یا اطاعت است<sup>۴</sup> و «بیعت» به معنی اطاعت و انقیاد.

کاربرد این سه کلمه، اشاره به تعهد و قرار همه‌جانبه با امام زمان<sup>ع</sup> دارد که در محضر الهی به آن متعهد می‌شویم. این پیمان، هم قلبی است (عهد) و هم بر آن تأکید می‌شود (عقد) و هم بر اطاعت و انقیاد از آن حضرت تصریح می‌شود (بیعت).

«لَا أَحُولُ عَنْهَا وَلَا أَرْوُلُ أَبَدًا»؛ «از آن پیمان برنمی‌گردم و هیچگاه از پا نمی‌نشینم!»

«حول» به معنی گردش و از حالی به حال دیگر شدن است.

«زوال» رو به اضمحلال و سکوت و سکون رفتن است.

پس من در مسیر این عهد و پیمان نه دچار دگرگونی می‌شوم که از درون تغییر کنم و نه به خاطر سختیها و شرایط بیرونی سست می‌شوم و از حرکت بازمی‌ایستم.

ارزش وفای به عهد از ویژگیهای مؤمنان است.<sup>۵</sup>

## ما یاور تو هستیم

این دعا از دعاهای مشهوری است که تا دلتان بخواهد به خواندنش در زمان غیبت امام زمان<sup>ع</sup> سفارش شده. می‌گویند هرکس چهل صبحگاه این دعا را بخواند از یاوران امام زمان<sup>ع</sup> خواهد بود و اگر پیش از ظهور ایشان بمیرد، خدا او را زنده خواهد کرد تا همراه آن حضرت جهاد کند و به شماره هر کلمه از آن، هزار پاداش برایش نوشته میشود و هزار کار بد او پاک می‌شود.<sup>۱</sup>

البته خب مسلماً این پاداش را به کسی میدهند که این دعا را با اعتقاد میخواند و به چیزی که میگوید و عهد و پیمانی که میبندد، پایبند است.

این دعا اثرهای زیادی هم روی زندگی انسان دارد که مهمترین آنها سه چیز است:

۱. کسی که این دعا را میخواند، ثواب کسانی را خواهد داشت که زمان ظهور در خدمت امام زمان<sup>ع</sup> هستند؛

۲. این تجدید عهد، باعث میشود تا محبت و ایمان و اخلاص کسی که این دعا را میخواند به نهایت و کمال خودش برسد؛

۳. باعث توجه خاص و نظر رحمت کامل امام زمان<sup>ع</sup> به شخص خواننده دعا می‌شود.<sup>۲</sup>





### مفاد عهد و پیمان

«اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ أَنْصَارِهِ وَ أَعْوَانِهِ»؛ «خدایا! مرا از یاوران و کمک دهندگان او قرار بده.»

ناصر کسی است که با تمام وجود در یاری پیشوای خود بکوشد و همیشه بخواهد که از راه‌های ممکن به امام خود یاری برساند.

«عوان» کسی که در کارها به کسی کمک کند. «ناصر» و «عوان» گرچه معنایی نزدیک به هم دارند، ولی نصرت معنای وسیعتری دارد.

«نصرت» یاری گسترده و همه‌جانبه است و «عوان» پشتیبانی موردی و مقطعی است.

«وَ الدَّابِّينَ عَنْهُ»؛ «و از دفعکنندگان از او باشم.»

«دب» به معنی «دفع» است؛ یعنی خدایا! مرا از مدافعان آن حضرت قرار بده.

دفاع کردن از شخص، ابعاد مختلفی دارد؛ گاه باید دشمن را از او دور کرد و گاه باید به دفاع از اندیشه او پرداخت و به هجویی که علیه تفکر او صورت می‌گیرد، پاسخ داد؛ بنابراین دفاع، گاهی از شخص است و گاه از فکر. گاهی در عرصه سیاست و گاه در عرصه اقتصاد؛ البته کسی که می‌خواهد از امام خودش دفاع کند باید روش‌های هجوم دشمن را بشناسد تا بتواند دفاع مناسبی بکند.

«وَ الْمُسَارِعِينَ إِلَيْهِ فِي قَضَاءِ حَوَائِجِهِ»؛ «و از کسانی باشم که در برآوردن خواسته‌های او شتاب ورزم.»

در این جمله نه تنها از خدا می‌خواهیم که ما را از مدافعان حضرت مهدی (علیه‌السلام) قرار دهد، بلکه از او می‌طلبیم که ما را از کسانی قرار بدهد که در برآوردن خواسته‌های آن حضرت بر دیگران پیشی بگیریم.

«وَالْمُمْتَلِينَ لِأَوَامِرِهِ وَ الْمُحَامِينَ عَنْهُ»؛ «مرا از کسانی قرار ده که از او اطاعت و از او حمایت و دفاع کنم.»

مهمترین عنصر در یاری و دفاع از امام زمان (علیه‌السلام) اطاعت از فرمانهای آن حضرت است؛ اگر اطاعتی در

کار نباشد اهداف آن حضرت به سرانجام نمی‌رسد و ادعاهای گفتاری پوچ خواهد بود.

«السَّابِقِينَ إِلَيَّ إِزَادَتَهُ»؛ «و ما را از پیشی گیرندگان به انجام خواسته او قرار ده.»

«وَ الْمُسْتَشْهِدِينَ بَيْنَ يَدَيْهِ»؛ «و مرا از جمله کسانی قرار ده که در برابر او شهادت را در آغوش کشم.»<sup>۶</sup>

بالاترین توفیق، درک فیض شهادت در رکاب حضرت ولی‌عصر (علیه‌السلام) است. رسول خدا (ص) فرمود: «برتر از هر نیکی، نیکی دیگری هست تا آنجا که شخص در راه خدا کشته شود که بالاتر از آن نیکی نیست.»<sup>۷</sup>

۱. بحارالانوار؛ ج ۸۳، ص ۲۸۴، ح ۴۷.

۲. نک: خدامراد سلیمان؛ فرهنگنامه مهدویت.

۳. مجمع البحرین؛ ماده عهد.

۴. لسان العرب؛ ماده بیع.

۵. مؤمنون؛ ۸.

۶. برای اطلاعات بیشتر، نک: سایت تبیان زنجان، دعای عهد.

۷. کافی، ج ۲، ص ۳۴۸.

# قصه‌ای در دل کوه‌ها؛

اما جلال نوجوان، اتفاقاتی پیش رو دارد که کتاب را برای شما جالب‌تر می‌کند. اتفاقاتی که برای ما شهری‌ها بعید و عجیب و غریب است.

می‌گوید: «یک گله گرگ افتاده دنبلمان.»

بی‌اختیار داد می‌زنم: «ها؟!»

می‌گوید: «آرام باش! پشت سرت را هم نگاه نکن!»

نثر روان نویسنده‌ی کتاب، **محمد رضا بایرامی** به آرامی شما را به میان قصه می‌کشد و شما را همراه می‌کند با جلال و امتحاناتی که او خودش را مقابل آن‌ها می‌بیند تا مرد بودنش را ثابت کند. جلال یکی مثل شما و از بچه‌های ایران است که دست روزگار باعث شده تا مسئولیت‌هایی را به‌عهده بگیرد. او دوست ندارد مادرش زحمت زندگی را یکه و تنها به دوش بکشد، غیرت و وصیت پدرش باعث می‌شود خودش را مرد خانه ببیند.

اما گاهی کارها به‌خوبی پیش نمی‌رود:

- بیا ببینم دلیل مرده، چه خاکی به سرم کرده‌ای؟  
یک آن سر جا خشکم می‌زند. اصلاً فکر نمی‌کردم این‌طور بشود. دیگر قایم شدن فایده‌ای ندارد. همه چیز به‌هم ریخته. از پشت دیوار می‌آیم بیرون. ننه زخم را نگاه می‌کند و با دست به زانویش می‌زند.

- خدا مرگم بدهد! چه بلایی سر خودت آورده‌ای؟

می‌گویم: «چیزی نیست، کمی بریده..»

در رمان کوه مرا صدا زد، من و شما اصطلاحاتی می‌خوانیم که برایمان تازگی دارد. وسایلی که فقط در روستاها میشود پیدایشان کرد و غذاهایی که خیلی از ما نمی‌دانیم چه طعمی دارند. چین، سوتلو تیکیان، آغ

شده توی ماشین بنشینید و از جاده‌های کوهستانی عبور کنید و از دور خانه‌هایی را ببینید در دل کوه و فکر کنید توی آن‌ها چه می‌گذرد؟ اصلاً کسی می‌تواند در آن کوهستان زندگی کند؟

قصه‌ی جلال در یکی از آن خانه‌ها رخ می‌دهد، آن هم در زمستان. از آن خانه‌هایی که طویله دارند با چند گوسفند و اسبی به نام قشقا، تنور و دوتا اتاق و حیاطی که تا قبل از زمستان پر از مرغ و خروس است.

کتاب کوه مرا صدا زد زندگی پسری است هم‌سن و سال شما که در کوهستان‌های سبلان زندگی می‌کند. اوضاع زندگی او کمی فرق دارد:

بابا که تا گردن زیر لحاف فرو رفته، فقط نگاه می‌کند. ننه می‌گوید: «می‌بینی؟ چشم‌هایش رفته توی کله‌اش. فقط پوست و استخوان ازش مانده.»

حکیم همان‌طور که مشغول درآوردن وسایلیش است، می‌گوید: «درست می‌شود! درست می‌شود ان‌شاءالله...»

بعد هم لحاف را از روی بابا کنار می‌زند و وقتی هیکل لاغر و تکیده‌ی او را می‌بیند، تازه می‌فهمد که منظور از پوست و استخوان شدن چیست و یکه می‌خورد؛ اما زود خودش را جمع می‌کند.

خانه‌ی جلال برق ندارد. وقتی نور خورشید به حداقل می‌رسد و دیگر چشم چشم را نمی‌بیند، چراغ نفتی روشن میکنند. خانه با کرسی و اجاق و چراغ نفتی گرم می‌شود.

جلال اسباب‌بازی، گوشی و تبلت هم ندارد. بازی‌های او سرسره‌بازی از شیب‌های برفی روستایشان است. سر و کله زدن با حیوان‌ها و رسیدگی به آن‌ها، تمیز کردن زیر گوسفندها، علوفه دادن به اسب پیر و دام‌هاست.



● امام حسین (ع):  
 خداوند قائم ما را از پس پرده غیبت بیرون  
 می‌آورد و آن‌گاه او از ستم‌گران انتقام می‌گیرد.

# «کوه مرا صدا زد»

مونا اسکندری

آش، نوروز گلی‌ها و قارچیگی‌ها و...

نویسنده زحمت کشیده و بیشتر آن‌ها را زیرنویس کرده است؛ اما چندتایی را هم سپرده تا خود شما از دیگران بپرسید یا بروید دنبال پیدا کردن معنی آنها.

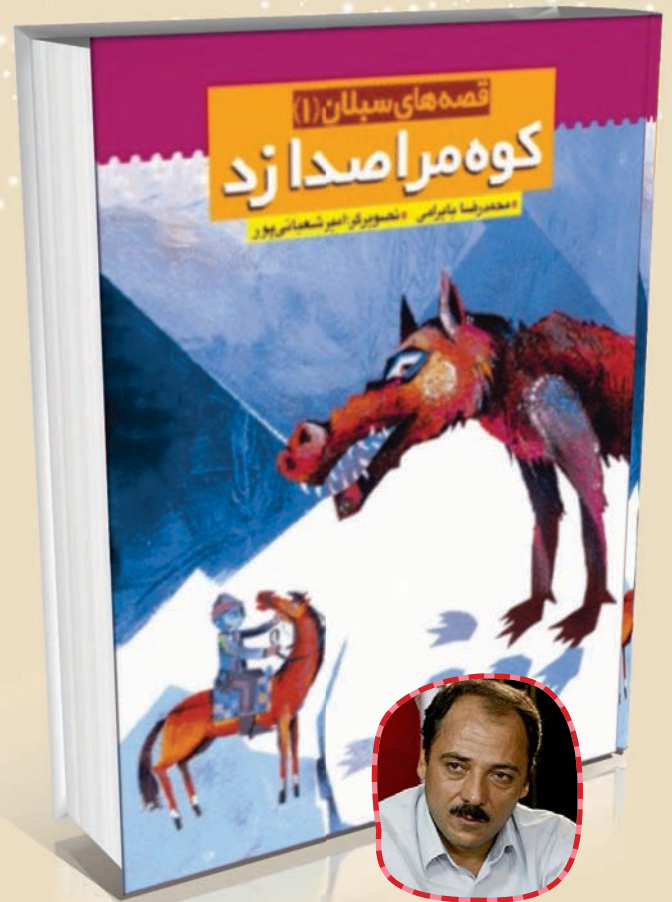
کوه مرا صدا زد کتابی است که به دل شما می‌نشیند؛ حتی می‌توانید آن را به بزرگ‌ترها بدهید تا بخوانند و لذت ببرند. هوای سرد زمستان و دست‌هایی که از سرما زُرقُرق می‌کنند، بخاری که از دهان بلند می‌شود، ردپاهای خرسی که شب گذشته از کوهستان عبور کرده، قرچ‌قرچ صدا کردن برف‌های زیر پا، علوفه‌های خشکی که شاید تا آخر زمستان دوام نیاورند و پای دیوار چیده شده‌اند... همگی تصاویری جلوی چشم‌های شما می‌آورد که انگار فیلم سینمایی تماشا میکنید. اگر وسط داستان کولر را خاموش کردید و سراغ پتو رفتید جای تعجب نیست. سردی و سرمای کوهستانی که جلال ساکن آن‌جاست به شما هم می‌رسد.

این کتاب جایزه‌های بزرگی را هم دریافت کرده است:  
 - دیپلم افتخار کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان  
 ؛ ۱۳۷۳

- کتاب شایسته وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی؛  
 - برگزیده از سوی انجمن نویسندگان کودک و نوجوان  
 ایران ؛ ۱۳۷۹

- خرس طلایی، سال ۲۰۰۱ میلادی، سوئیس؛  
 - جایزه مار عینکی آبی، سال ۲۰۰۱ میلادی، سوئیس.  
 ناشر کتاب کوه مرا صدا زد سوره مهر است.  
 کتاب تصاویری دارد که به شما در پرداخت ذهنی و  
 تصویرسازی‌تان کمک می‌کند.

● بخوانید و لذت ببرید.





## سرویس مدرسه

معصومه میرابوطالبی

دخترک مقنعه صورتی به سر داشت.



ایستاده بود سر کوچه منتظر سرویس مدرسه. گهگاهی با پا ضربه می‌زد به سطل آبی‌رنگ پلاستیکی کنار خیابان و از خودش صداهایی درمی‌آورد. زن چند قدم آن طرف‌تر منتظر سرویس اداره بود. حوصله نداشت و صداهایی که دخترک از خودش درمی‌آورد اعصابش را خرد کرده بود. فریاد زد: بس کن بچه؛ اما دخترک ادامه می‌داد. زن جلوتر رفت و دوباره فریاد زد: ساکت شو و با دست به کمر دختر زد. دخترک برگشت و زن را نگاه کرد. لبخند زد و با صدایی عجیب گفت: سلام. همان موقع میخی‌بوس آبی‌رنگی جلوی پایشان ایستاد. دخترک به طرف میخی‌بوس رفت و برای زن که با تعجب نگاهش می‌کرد دست تکان داد. روی میخی‌بوس نوشته بود: «سرویس مدرسه ناشنویان بلال حبشی».

بابا در را قفل کرد، کلید را از روی در برداشت و عصبانی رو به بابابزرگ گفت: بابا چقدر بگویم تنها نروید بیرون؟ چرا لج‌بازی می‌کنید؟ این سومین بار است که دارید می‌روید پارک و راه خانه را گم می‌کنید! اگر بروید و بلایی سرتان بیاید، من چه خاکی به سرم کنم؟ بابابزرگ نشست روی مبل و گفت: «چه می‌گویی پسر، یعنی من اختیار خودم را ندارم؟ خوب حوصله‌ام توی این چهاردیواری سر می‌رود؟»



فاطمه نغری

دل‌م برای بابابزرگ سوخت، خوب او هم حق داشت، چقدر می‌خواهید و تلویزیون می‌دید و رادیو گوش می‌داد؟ از طرفی بابا هم حق داشت، نگران بابابزرگ بود، وقتی او گم می‌شد، بابا می‌مرد و زنده می‌شد. نشستم کنار بابابزرگ و گفتم: از فردا دیگر تنها نروید، خودم هر روز عصر می‌برمتان پارک از آن‌جا هم می‌روم باشگاه و برگشتی می‌آیم دنبالتان.

بابا کلید را گذاشت روی در، بابابزرگ لبخند زد.



# آن منتقم

محبوبه محمدی

«أَيُّنَ الطَّالِبِ يَدْخُولُ الْأَنْبِيَاءَ وَ أَنْبَاءِ الْأَنْبِيَاءِ؟ أَيُّنَ الطَّالِبِ يَدِمُ  
الْمَقْتُولِ بِكَرْبَلَاءَ؟ أَيُّنَ الْمُنْصُورِ عَلَى مَنْ اغْتَدَى عَلَيْهِ وَ افْتَرَى؟»

کجاست آن منتقمی که خون پیغمبران و اولاد پیغمبران را مطالبه نماید؟ کجاست آنکه خون (جد بزرگوارش) شهید کربلا را انتقام کشد؟ کجاست آنکه خداوند او را بر متعدیان و ستمکاران و مفتریان مظفر و منصور گرداند؟ «فرازهایی از دعای ندبه»

مولا جان!

نه فقط برای ما که برای پیامبران پیشین نیز تجلی امید هستید که هر جا حقی از ولی خدا ضایع شد، دلش را گره زد به امام آخرالزمان که «منتقم» اش خوانده‌اند. منتقم خون هر پیامبر و امامی که در راه خدا به ناحق کشته شد.

ابصالح!

صبح‌های جمعه، مُحَرَّم باشد یا نباشد با صدایی بغض‌آلود زمزمه می‌کنیم: «أَيُّنَ الطَّالِبِ يَدِمُ الْمَقْتُولِ بِكَرْبَلَاءَ؟ كَجَاسْتِ وَلِيِّ دِمِّ حَسِينِ فَاطِمَةَ!»

ما هر روز دلمان داغدار حسین(ع) است... حزن روضه که دل را آتش می‌زند، آنگاه که تمام شنیده‌هایمان از کربلا و عاشورا رنگ و بوی مظلومیت دارد، دلمان را گره می‌زنیم به روزهای ظهور که شما منتقم خون جدتان هستید...

آقا جان!

تا کجای این دنیای دنی باید چشم به آسمان بدوزیم به امید ندای «انا المهدی» یتان؟

مولای من!

ما و نیاکانمان قرن‌هاست لبیک گفته‌ایم زمزمه‌ی «يَا ثَارَاتِ الْحَسِينِ» تان را... نکند زبانم لال، العجل گفتن‌های ما نیز به نیاکانمان بیبوند...

یا طالب بدم‌المقتول بکربلا!

محض دل‌خوشی دل‌های شکسته‌ی منتظرانتان هم که شده، اندکی تند قدم بردارید. دلمان خونین است!

# رو به آسمان

فاطمه نفری

با هم از کتابخانه زدیم بیرون. قبلاً چند باری دیده بودمش و می‌دانستم هم مسیرییم. دلم می‌خواست بروم دستش را بگیرم، اما ترسیدم مینا و مریم خوششان نیاید و مثل دفعه‌ی پیش بگویند: بس کن نگار، الآن همه مسخره‌مان می‌کنند!

نزدیک میدان یک گوشه از پیاده‌رو را کنده بودند، مسیر را که دور زدیم یاد او افتادم، حالا چه کار می‌کرد؟ یعنی می‌توانست راحت به خانه برگردد؟ اگر می‌خورد زمین... حتماً کسی دستش را می‌گرفت، حتماً کسی راه را نشانش می‌داد، اما اگر کسی حوصله‌ی قدم‌های آهسته‌اش را نداشت؟

نگاهم به زمین بود و فکرم پیش نگاه‌های رو به آسمان او مانده بود. باید کاری می‌کردم، حتی اگر دوستانم خوششان نمی‌آمد.

مسیر را برگشتم و پیدایش کردم. به خانه که رسیدیم یک دستش توی دست من بود و دست دیگرش به عصای سفیدش. ●

# چگونه در جام جهانی

سیده زهرا موسوی

## بله المپیاد دانش آموزی نیوم...

المپیاد دانش آموزی نجوم مسابقه‌ای علمی است که همه‌ساله بین دانش‌آموزان دبیرستانی برگزار میشود. متصدی برگزاری این مسابقه علمی، باشگاه دانش‌پژوهان جوان است.

مرحله اول المپیادهای علمی در بهمن‌ماه هر سال برگزار شده و از بین دانش‌آموزان شرکت‌کننده در رشته‌های مختلف حدود چهارصد تا هزار نفر پذیرفته می‌شوند و در اردیبهشت سال بعد در مرحله دوم المپیاد شرکت کرده و از بین آن‌ها حدود چهل نفر برگزیده شده و به دوره تابستانی المپیاد راه پیدا می‌کنند. در دوره تابستانی پس از آموزش و آزمون‌های مختلف برندگان مدال‌های طلا، نقره و برنز معرفی می‌شوند.

دانش‌آموزانی که موفق به کسب مدال طلا شده‌اند

آسمان شب از زمین، مانند گنبد عظیمی به نظر می‌آید که ستاره‌ها به سطح داخلی آن چسبیده‌اند. اگر زمین زیر پای ما ناپدید می‌شد، آنگاه می‌توانستیم ستارگان را در هر سوی خودمان ببینیم و احساس هیجان‌انگیز معلق بودن در مرکز یک کره پهناور و پُرسِتاره را تجربه کنیم.

شما چه قدر به آسمان، ستارگان و سیارات منظومه شمسی علاقه دارید و هر مطلبی را که درباره‌ی نجوم نوشته شده باشد را مطالعه می‌کنید؟ دلتان پر می‌زند برای استفاده از تلسکوپ‌های بزرگ؟ اگر این قدر مشتاق و علاقه‌مند به علم نجوم هستید، پس چرا در المپیادهای دانش‌آموزی نجوم شرکت نمی‌کنید؟



# نجوم شرکت کنیم؟

یا فیزیک ندارد. این المپیاد به دلیل اینکه در دروس رسمی آموزش و پرورش درس مستقیمی ندارد و سطح دانش عمومی جامعه نیز نسبت به علم نجوم پایین است معمولاً شرکت کنندگان کمتری دارد و این امر رقابت را برای دانش‌آموزان مستعد ساده‌تر می‌کند.

اما با وجود کمتر بودن رقبا باید به نکاتی چند پیرامون المپیاد نجوم و اختر فیزیک توجه کرد.

علم نجوم شاخه‌ای از علم مادر فیزیک است و یادگیری علم نجوم مستلزم تسلط کافی بر مبانی فیزیک در سطح یک المپیاد فیزیکی و همچنین تسلط بر ابزارهای ریاضی از جمله هندسه و حساب دیفرانسیل (البته نه در حد یک دانش‌آموز المپیاد ریاضی!) است.

دانش‌پژوه المپیاد نجوم و اختر فیزیک باید بر دروس مکانیک، ترمودینامیک، فیزیک نوین، مکانیک نسبی، الکترومغناطیس که همگی از مباحث المپیاد فیزیک می‌باشند به خوبی مسلط باشد تا بتواند از عهده‌ی حل مسائل برآید. همچنین علاوه بر دروس فیزیک و ریاضی یک المپیاد نجومی باید بر مباحث نجوم آماتوری شامل نجوم کروی و هندسه کروی، شناخت کره آسمان، صور فلکی و موقعیت‌یابی، شناخت ابزارهای اپتیکی، مهارت کار با تلسکوپ‌های مختلف، کار با CCD ها، تحلیل داده‌های نجومی و بسیاری از مباحث دیگر که از حوصله این نوشتار خارج است آشنا باشد. در دوره‌ی آمادگی برای المپیاد جهانی حتی تمرین‌های محاسباتی، برنامه‌نویسی و شبیه‌سازی رایانه‌ای نیز از وظایفی است که یک المپیاد نجومی باید با آن‌ها دست‌وپنجه نرم کند.

ثبت‌نام در آزمون‌های المپیاد نجوم دانش‌آموزی به صورت اینترنتی بوده و برای ثبت‌نام می‌توانید با مراجعه به سامانه‌ی نام‌نویسی الکترونیک دانش‌آموزان (www.sanaad.medu.ir) ثبت‌نام را انجام دهید. ●

در دوره زمستانی باشگاه دانش‌پژوهان شرکت کرده و تعدادی از آن‌ها نماینده تیم المپیادی جمهوری اسلامی ایران در رشته‌های مختلف به المپیادهای جهانی اعزام می‌شوند. دانش‌آموزانی که موفق به کسب مدال‌های نقره و برنز شده‌اند تحصیلات دبیرستانی خود را ادامه داده و پس از شرکت در کنکور وارد دانشگاه می‌شوند که این مدال سهمیه‌ای برای ورود به دانشگاه محسوب می‌شود.

## مدال‌های المپیاد چه مزایایی دارد؟

مدال طلا:

افرادی که موفق به کسب مدال طلا شوند از کنکور معاف هستند و در هر رشته‌ای که علاقه‌مند باشند در دانشگاه ادامه تحصیل می‌دهند. همچنین این دانش‌آموزان تحت حمایت‌های مالی و غیرمالی بنیاد ملی نخبگان نیز قرار می‌گیرند. از طرف دیگر این دانش‌آموزان فرصت اعزام شدن به المپیادهای جهانی را خواهند داشت.

نقره و برنز:

این دانش‌آموزان در کنکور سهمیه بیست درصدی خواهند داشت که به صورت افزایش تراز و انتقال دانشگاه اعمال می‌شود و سهمیه قابل توجهی است.

## چه کسانی می‌توانند در المپیاد شرکت کنند؟

دانش‌آموزان سال اول، دوم و سوم دبیرستان که معدل سال قبل آن‌ها بالاتر از ۱۶ باشد می‌توانند در المپیاد این رشته شرکت کنند.

المپیاد نجوم و اختر فیزیک در بین المپیادها نسبتاً جوان است و قدمتی به اندازه المپیادهای چون ریاضی

فراز و نشیب‌های

# زندگی تقویم

مرجان رزمی

در ابتدا تقویم ایرانیها آمیزه‌ای از حرکت خورشید و ماه، یعنی تقویم شمسی قمری بود. این تقویم ۳۶۰ روز داشت و چون توجهی به کسری ۵ روزه آن نداشتند، شروع سال‌ها متغیر بود و فصل‌ها و تقویم‌ها با هم همخوانی نداشتند.

بعد از ورود اسلام به ایران، ایرانیان از تقویم هجری قمری استفاده کردند. از آن‌جا که این تقویم ۱۱ روز کم داشت و ماه‌ها در طول سال شمسی در چرخش بودند مشکلاتی را در زندگی روزمره مردم به وجود آورد.

برای مثال اگر قرار بود کشاورزی مالیات بدهد، یک سال می‌شد اول تابستان و یک سال وسط زمستان.

این مشکلات آن‌ها را واداشت تا تقویمی برای زندگی روزمره‌شان بسازند و از تقویم هجری قمری فقط برای امور مذهبی خود استفاده کنند.

آن‌ها بر اساس تقویم اوستایی، تقویم جدیدی تدوین کردند و اسامی ماه‌های آن را بر اساس صور فلکی گذاشتند. این تقویم به اسم تقویم یزدگردی مشهور شد و مبدأ آن آغاز پادشاهی یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی بود.

تقویم یزدگردی تا زمان ورود سلجوقیان استفاده می‌شد. این تقویم ۳۶۰ روز داشت و ماه‌های مذهبی در دل آن در حرکت بودند.

تا اینکه در سال ۴۶۷ جلال‌الدین ملک‌شاه سلجوقی

تولد شما چه روزی است؟

چه سالی و در چه ماهی؟



از کجا می‌فهمید روز تولد پدر و مادر یا دوستانتان چه روزی است؟

آیا تا به حال برایتان پیش آمده که سال نو را به جای اول فروردین در وسط تابستان یا زمستان شروع کنید؟ فرض کنید هنوز تقویم اختراع نشده بود چه اتفاقی می‌افتاد؟ حساب و کتاب همه چیز از دستمان در میرفت و نمیدانستیم کی بهار است و کی تابستان!

روز تولدمان هم لابه‌لای روزهای بی‌نام و نشان گم میشد.

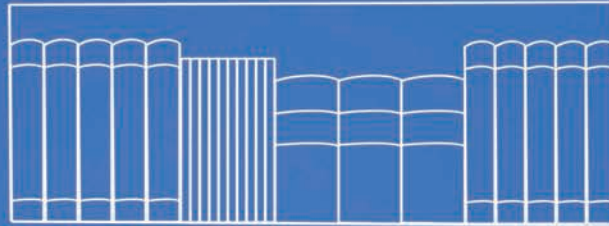
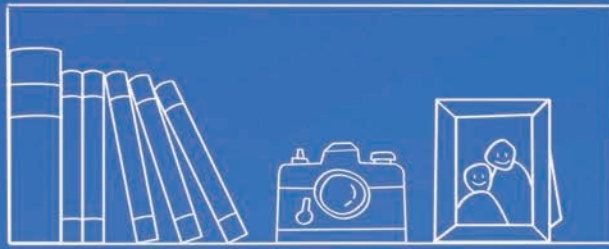
تقویم یکی از بهترین و جالب‌ترین میراثی است که نیاکانمان برایمان به یادگار گذاشته‌اند.

هر کشور و تمدنی با توجه به فرهنگ خود تقویم و روزشمار دارد که مبدأ و شروعش آغاز یک رویداد مهم در آن کشور یا تمدن است؛ مثل تقویم میلادی که شروعش همزمان با میلاد حضرت مسیح (ع) است. یا تقویم هجری قمری که با هجرت پیامبر (ص) از مکه به مدینه شروع شده است.

البته همه‌ی آن‌ها بر اساس حرکت ماه یا خورشید در مدار خود تنظیم شده‌اند.

کشور ایران هم از این اصل مستثنی نیست.





در تاریخ آمده که احمدشاه قاجار دستور داد تاریخی تنظیم کنند که آغازش صدور فرمان مشروطیت باشد. اسامی ماههای این تقویم با فصول و طبیعت همخوانی داشت. این تقویم به اسم تقویم احمدی نامیده شد.

نام این ماهها به این شرح بودند: چمن‌آرا، گل‌آور، جان‌پرور، گرماخیز، آتش‌بیز، جهان‌بخش، دژم‌خوی، باران‌ریز، اندوهگین، سرماده، برف‌آور و مشکین‌فام.

در نهایت سال ۱۳۰۴ با تصویب مجلس شورای ملی، تقویم هجری شمسی تقویم رسمی کشور اعلام شد تا سال ۱۳۵۴ که مبدأ آن به آغاز سلطنت کوروش تغییر داده شد و به‌عنوان سال ۲۵۳۵ شاهنشاهی معمول شد.

البته این تقویم عمر کوتاهی داشت و سه سال بعد به دستور دولت وقت همان تقویم جلالی با اسم هجری شمسی رایج شد.

تقویم هجری شمسی یکی از دقیق‌ترین تقویم‌هایی است که در جهان وجود دارد و حکایت از خوش‌ذوقی و زنده‌دلی ایرانیان است؛ زیرا تنها تقویمی است که آغازش با آغاز طبیعت یکی است. ●

تصمیم گرفت تقویم یزدگردی را اصلاح کند. او گروهی را به سرپرستی حکیم عمر خیام، مأمور تصحیح تقویم کرد.

این گروه بعد از مدتی تحقیق به این نتیجه رسیدند که تاریخ آن‌ها ۲۰ روز از حرکت خورشید عقبتر است و آن‌ها ۱۲ اسفند را به جای اول فروردین جشن گرفته‌اند.

سال بعد پادشاه جشن را ۱۸ روز عقب انداخت تا نوروز در زمان واقعیاش برگزار شود و برای اینکه حساب ماههای شمسی و قمری به‌طورکامل از هم جدا شود در سال ۴۷۱ روز اول فروردین را که با ۹ رمضان مصادف بود را شروع سال شمسی گذاشت. تقویم برابر با ۳۶۵ روز و ۵ ساعت و ۴۹ دقیقه و ۱۵ ثانیه بود.

از آن به بعد تا به امروز این تقویم به اسم تقویم جلالی یا ملکی در ایران رایج شد.

البته تغییرات جزئی در آن به وجود آمده و در دوره‌هایی از تاریخ نیز از رسمیت افتاده است.

اولین بار زمانی بود که مغول‌ها به ایران حمله کردند. آن‌ها تقویم حیوانی خود را به جای تقویم جلالی مرسوم کردند. هرچند بعد از مدتی تقویم جلالی جایگاه خودش را یافت، اما تأثیرات تقویم حیوانی تا اکنون بر روی آن باقی مانده است.

در زمان قاجار عبدالغفار خان نجم‌الدوله برای اولین بار عبارت هجری شمسی را بالای تقویم جلالی نوشت و از آن به بعد اسم تقویم هجری شمسی مشهور شد.

# زوجیت در

زهرا شناوری

گل‌های خوشبوی گیاهان در واقع اندامهای تولیدمثل آن‌ها هستند. اغلب گیاهان دارای گل‌های دوجنسی هستند؛ اما در گیاهانی مانند کدو، گل‌های نر و ماده جدا رشد میکنند. برخی از گیاهان دیگر هم هر دو نوع گل دوجنسی و تک‌جنسی را دارند.

از آن‌جایی که دانه‌های گرده، قدرت تحرک ندارند گرده‌افشانی به‌وسیله حشرات یا به‌وسیله باد و یا طرق دیگر منتقل می‌شود.

زیست‌شناسان تکاملی به‌تازگی کشف کرده‌اند گیاهانی که دارای هر دو گل نر و ماده باشند، دانه‌های بیشتری تولید میکنند.

گرده‌افشانی به‌وسیله حشرات در بین گیاهان بسیار رایج است. گل‌هایی که به کمک حشرات گرده‌افشانی می‌کنند، سازگاری‌های خاصی حاصل کرده‌اند. این گل‌ها با رنگ، بو و نوش یا شهد خود حشرات را به‌سوی خود جلب می‌کنند. نوش در نوشگاه ساخته می‌شود. نوشگاه در

زوجیت به معنای دو تا بودن، نر و ماده بودن می‌آید و قرآن کریم در آیات متعدد به زوجیت گیاهان و همه اشیا اشاره کرده... و در آیاتی به توضیح آن پرداخته است؛ مانند: «وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»؛ «و از هر چیزی دو نوع آفریدیم، باشد که پند گیرید.»<sup>۱</sup>



انسان تا قرن‌ها گمان می‌کرد که مسئله‌ی زوجیت و وجود جنس نر و ماده فقط درباره‌ی بشر، حیوانات و برخی گیاهان مثل خرما درست است؛ اما کارل لینه (۱۷۰۷ - ۱۷۸۷ م) گیاه‌شناس معروف سوئدی نظریه خود، یعنی وجود نر و ماده در بین همه‌ی گیاهان در سال ۱۷۳۱ م ارائه کرد و مورد استقبال دانشمندان قرار گرفت؛ اما پس از مدتی ارباب کلیسا لینه را توقیف کرد و کتاب‌های او به‌عنوان کتاب‌های گمراه کننده اعلام شد.

البته کلمه «زوج» به هر يك از دو چیزی گفته می‌شود که قرینه یا مقارن همدیگر مشابه و یا متضاد باشند؛ پس نمی‌توان گفت که معنای لغت زوج، منحصر در «نر و ماده» است. از این‌رو در تک‌یاختگان که از طریق تقسیم سلولی دو تا می‌شوند نیز زوجیت وجود دارد.

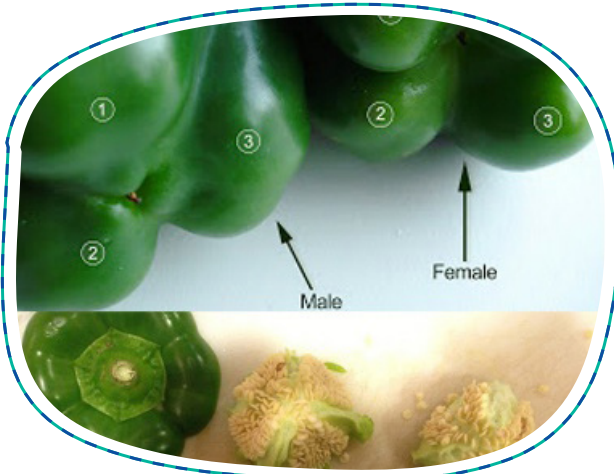
در زمین حدود سیصد هزار نوع گیاه می‌روید.

کوچک‌ترین گیاهان پلانکتون‌ها هستند که از گیاهان اقیانوسی به شمار می‌روند. يك قاشق کوچک از آب اقیانوس، محتوی يك میلیون پلانکتون است. جانداران کوچک دریایی از پلانکتون‌ها تغذیه می‌کنند. دانشمندان کشف کرده‌اند که پلانکتون‌ها در تمیزی هوای کره زمین نیز نقش دارند. می‌توان گفت گیاهان تقریباً در همه جای زمین رشد میکنند؛ اما نمیتوانند در جاهای کاملاً تاریک مانند غارها زنده بمانند. تنوع گونه‌های گیاهی در جنگل‌های بارانی بیش از هر جای دیگر است. در يك ناحیه کوچک از جنگل بارانی ۷۵۰ نوع گیاه درختی و ۱۵۰۰ نوع از گیاهان دیگر را می‌توان مشاهده کرد.

گیاهان ابتدایی مانند خزه‌ها و سرخس‌ها نیز دارای دو جنس نر و ماده هستند و آب نقش انتقال سلولهای بارور کننده را بر عهده دارد. در گل‌ها نیز کلاله و مادگی نقش اندام‌های جنسی گیاه را بازی می‌کنند.



# گیاهان



نقاط مختلف از جمله در پای گلبرگ‌ها، پرچم‌ها و بر روی بخش‌هایی از نهنج و... قرار دارند. نوش از ترشحات گیاهی است و در آن مواد قندی وجود دارد. پروانه‌ها، زنبوران به‌ویژه زنبورعسل غذای خود را از نوش گل‌ها تأمین می‌کنند. اندازه گل‌ها اغلب با جثه حشره هماهنگی دارد. به‌طوری‌که حشره به‌راحتی در درون گل به‌گونه‌ای جای می‌گیرد که بدنش با دانه‌های گرده و مادگی تماس پیدا می‌کند.

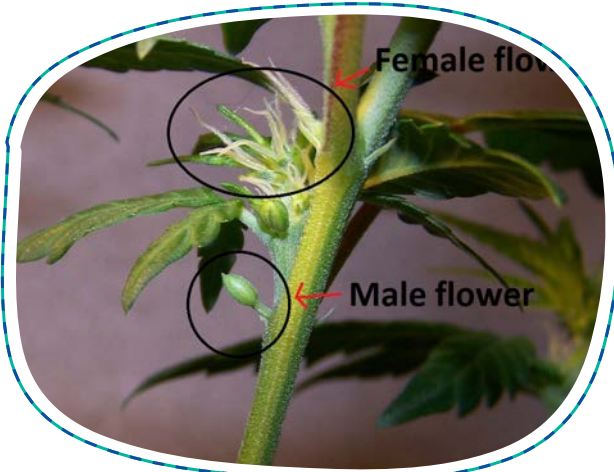
بسیاری از گیاهان بوته‌ای و درختان برای عمل گرده‌افشانی به حشرات نیاز ندارند. دانه‌های گرده این گیاهان در هوا پخش و به‌وسیله باد حمل می‌شوند؛ اما بیشتر دانه‌های گرده هدر می‌روند. باین‌وجود بعضی به دام کلاله‌های گل‌های رسیده می‌افتند. گرده‌افشانی به‌وسیله باد بیشتر در گیاهانی صورت می‌گیرد که دارای گل‌های نر و ماده هستند و این گل‌ها روی درختان جداگانه قرار دارند. در این قبیل گل‌ها، پرچم‌ها که اغلب خارج از گل قرار دارند به‌وسیله باد تکانه شده، دانه‌های گرده خود را آزاد می‌کنند.

درحالی‌که موضوع زوجیت گیاهان در قرن هجدهم کشف شد، قرآن کریم ۱۴۰۰ سال قبل به‌صراحت از این موضوع سخن گفته است:

«أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ»؛  
 «مگر در زمین ننگریسته‌اند که چقدر در آن از هرگونه جفت‌های زیبا رویانیده‌ایم.»<sup>۲</sup>

«الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَوَسَّلَكَ لَكُمُ فِيهَا سُبُلًا وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِّنْ نَّبَاتٍ شَتَّى»؛ «همان کسی که زمین را برایتان گهواره‌ای ساخت و برای شما در آن راه‌ها ترسیم کرد و از آسمان آبی فرود آورد؛ پس به‌وسیله آن رستنی‌های گوناگون جفت‌جفت بیرون آوردیم.»<sup>۳</sup>

زاریات: ۴۹.  
 شعرا: ۷.  
 طه: ۵۳.





# قیقاج (تیراندازی)

حسین زارعی



از زیبایی‌های کشورهای عزیز ما وجود ورزش‌ها و بازی‌های متنوع و جذابی است که از زمانه‌ای دور بین ساکنان آن رایج بوده است. در این ورزش‌ها علاوه بر سلامت جسمی و تحرکات بدنی آنچه اهمیت ویژه‌ای دارد، هدف‌هایی است که این ورزش‌ها دنبال می‌کنند.

ورزش‌های باستانی ما همراه با آموزش یک یا چند نوع مهارت و اخلاق، پهلوانی هستند. ورزشی که قرار است در این شماره معرفی کنم، یکی از آن مواردی است که شخص ورزشکار باید در چند رشته مهارت کافی داشته باشد تا بتواند در این ورزش موفق باشد.

«قیقاج» نام ورزش سنتی است که به سه نگارش «قیقاج، قیقاج و قیقاز» در کتاب گذشتگان و گویش‌های بومی مشاهده و شنیده شده است. قیقاج بر مهارت و هنرنمایی ورزشی روی زمین اسب اطلاق می‌شود و در گذشته نوعی مهارت و شیوه دفاع و حمله در جنگ‌ها بوده است.

این ورزش یکی از ورزش‌های مرسوم در میان عشایر کشورمان و بر پایه مهارت سوارکاری و تیراندازی است. قیقاج علاوه بر جنبه‌های سرگرمی، تفریحی به تقویت قوای بدنی و تمرکز ذهن نیز کمک می‌کند.

فضای موردنیاز این ورزش باید به صورت دشتی پهناور باشد تا در هنگام تیراندازی، خطری کسی را تهدید نکند.

شروع مسابقه به این صورت است که سوارکار با داشتن تفنگ شکاری (ساچمه‌ای) بر روی دوش، وارد میدان می‌شود و زمانی که اسب به سرعت و به اصطلاح چهارنعل می‌تازد، تفنگ را از دوش برداشته و از دو طرف راست و







# روی اسب

چپ، نشانه را هدف قرار می‌دهد. سوارکار دو تیر در اختیار دارد. یک تیر در مسیر رفت و یک تیر در برگشت که به طرف هدف تیراندازی می‌کند. سوارکار باید بعد از عبور از مقابل هدف به آن تیراندازی کند.

در طول مسیری که اسب میتازد چوبهایی به ارتفاع پنج متر و با فاصله ده متر در زمین قرار می‌گیرد. اوج هنرنمایی شرکت کنندگان در این است که از بین این موانع به صورت مارپیچ یا قیقاچ عبور کنند و تیرها را پرتاب نمایند. در این مرحله اسب به صورت تاخت (چهارنعل) حرکت می‌کند و عبور از هر چوب یک امتیاز دارد.

تعدادی سوارکار ورزیده و ماهر که به فنون تیراندازی نیز آشنا هستند در این بازی شرکت می‌کنند. در این بازی، اسب و سوارکار هر دو در موفقیت مؤثرند.

امروزه این ورزش بسیار مورد توجه و علاقه متخصصین علوم ورزشی قرار گرفته است؛ چون فرد باید بتواند در یک لحظه توانایی خود را روی چند عضو حرکتی و حسی بدن متمرکز کند و مهارت خود را به نمایش بگذارد، اما به علت تغییر سبک زندگی روستاییان و عشایر و تمایل به شهرنشینی و دسترسی نداشتن به ابزار و محیط بازی و همچنین هزینه‌های گزاف تربیت و نگهداری اسب، متأسفانه رفته‌رفته این ورزش سنتی رو به فراموشی است؛ البته هنوز هم شاهد برپایی مراسم سنتی قیقاچ در جشن‌های عروسی به‌ویژه میان عشایر استانهای لرستان و فارس به‌وسیله تفنگ‌های شکاری هستیم. امکانات طبیعی مانند کوه‌ها، تپه ماهورها و مناطق جنگلی کمک شایانی به انجام این هنر ورزشی می‌کند. ●



# عیدی



عکس: حسین افخمی



● امام حسین علیه السلام:  
هر که خوش دارد مرگش به تأخیر افتد و روزی اش  
افزون شود، با خویشانش پیوند برقرار کند.

# بی بی سادات

مریم نویسگرانی

و کتابم را برداشتم و از خانه بیرون زدم. نمی خواستم بی بی سادات اشک هایم را ببیند. نمی خواستم دلش بگیرد و فکر کند من هنوز بزرگ نشده ام. فردای آن روز عید بود، مدرسه حال عجیبی داشت. گروهی از بچه ها مشغول نصب پلاکارد و پوستر روی دیوارها بودند و گروهی تمرین سرود می کردند. روی پوسترها یک جمله بود که تا چشمم با آن ملاقات می کرد دلم آرام می شد نوشته بود: «هرکس من مولای اویم، زین پس علی مولای اوست.» همه مشغول استقبال از عید بودند جز من. دلم گرفت. بعد از ظهر که رسیدم خانه دیدم بی بی سادات دارد کیسه های آردی را که برایش آورده بودند جابه جا می کند. سریع به کمکش رفتم. گفتم بی بی سادات این همه آرد چه خبر است؟ نشست لب حوض وضو گرفت و درحالی که چشم هایم از شادی برق می زد گفت: نذر کرده ام از عید قربان تا عید غدیر تنور اول و آخر را عیدی بدهم. برق چشم های بی بی سادات دل من را هم روشن کرد. او که می خندید انگار که دنیا را به من داده باشند. هنوز هم گاهی لبخندهایم را مرور می کنم. حالا سال های سال گذشته و هر سال عید قربان تا عید غدیر برای من حال و هوای دیگری دارد و من هر سال عیدی بی بی سادات را به اهلش می رسانم... ●

دست هایم بوی نان می داد و دلش تنور بود. روزها پایه پای خورشید کار می کرد و یک روستا را نان می داد. لقمه هایم مزه ی جان می داد انگار که نان ها را توی دلش می پخت نه توی تنور. گفته بودم که دلش تنور بود، نه؟ هر وقت در هیاهوی زندگی گم می شدم با صدای آشنای او پیدایم می شد. آن قدر صدایش دل نشین بود که دوست داشتم هر روز گم شوم و او پیدایم کند. یک روز صبح به او گفتم بی بی سادات! خسته نیستی از این همه بار، از این همه کار، از این همه بلند شدن ها و نشستن های گاه و بی گاه پشت این تنور تشنه؟ لبخندی غریب روی لب هایم نقش بست، از آن لبخندها که دل آدم را ریش می کنند و گفت: نه مادر، خسته نیستم فقط نگرانم نگران! نگران روزی که نباشم و تنور با خمیر ملاقات نکند و دست های شما خالی بماند. بیشتر از همه نگران گم شدن های تو هستم در این هیاهوی درهم و برهم روزگار!

این ها را که گفت دلم لرزید. با خودم گفتم زندگی بدون بی بی سادات، مگر می شود؟ نه چه کسی جز بی بی، بی بی می شود؟ بغض گلویم را گرفته بود. نزدیک بود که باران شوم. زود کفش هایم را پوشیدم، کیف

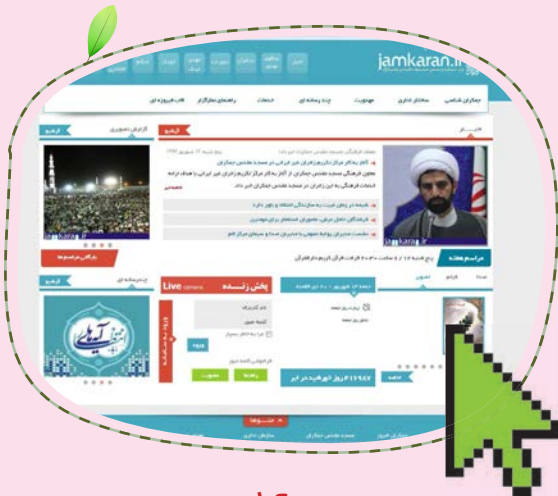
# دو سایت مهدوی

سیده زهرا موسوی

مجموعه‌اند. جالب اینکه در کتابخانه‌ی الکترونیک این موتور جستجوگر ۲۴۰ عنوان کتاب وجود دارد. بر اساس گزارش کتابخانه‌ی الکترونیک موتور جستجوگر یاهو روزانه پنج میلیون نفر برای مطالعه کتب مهدویت به این کتابخانه الکترونیک مراجعه می‌کنند.

تمام این اعداد و ارقام نشان‌دهنده‌ی این است که روزانه در سرتاسر جهان تعداد زیادی از مردم به دنبال منجی و موعود خود می‌گردند؛ ما نوجوانان هم باید اطلاعات خود را در مهدویت افزایش دهیم.

اگر واژه mahdi را در موتورهای جستجوگر قرار دهید انبوهی تارنما که مهدویت را به گونه‌های مختلف معرفی می‌کنند، خواهید دید. در google پس از نوشتن کلمه «مهدی» با ۱۷۱۰۰۰۰ تارنما روبه‌رو می‌شوید و در کتابخانه‌ی الکترونیک google به نام «e-library» سه کتاب درباره‌ی مهدویت پیدا می‌کنید. در جستجوگر Yahoo پس از تایپ نام مبارک mahdi، ۲۹۲۰۰۰۰ تارنما خواهید دید که عنوان‌هایی چون imam mahdi imam mahdi - emam mahdi - مهم‌ترین واژه‌های این



## جمکران

در این تارنما می‌توانید به پاسخ تمام پرسش‌هایی که درباره‌ی مسجد جمکران دارید، دست یابید و با تاریخچه‌ی مسجد آشنا شوید. همچنین در این تارنما مطالبی درباره‌ی مسجد مقدس جمکران از دیدگاه بزرگان، تصاویر، اخبار، اعمال و کرامات و... وجود دارد که شما با ورود به هرکدام از این بخش‌ها، اطلاعات جامعی را در حوزه‌ی مسجد، اعمال آن و فعالیت‌های دیگر به دست می‌آورید. به‌علاوه می‌توانید از نقشه‌ی کلی و طرح جامع مسجد نیز دیدن کنید. کافی است

[www.jamkaran.info](http://www.jamkaran.info)

را وارد مرورگر اینترنتی خود کنید و وارد این تارنما شوید.



## مدرسه مجازی مرکز تخصصی مهدویت

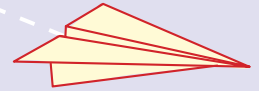
تارنمایی آموزشی است که شما با ثبت‌نام در آن و دریافت رمز کاربری و کلمه‌ی عبور می‌توانید در دوره‌های گوناگونی شرکت کنید که در این تارنما طراحی شده است. موضوعات درسی، مرتبط با معارف مهدوی است و شرکت‌کنندگان مطالب دقیق و علمی بسیاری را درباره‌ی حضرت مهدی(عج) می‌آموزند. همچنین پس از ارتقا به مراحل بالاتر این مجموعه، گواهی پایان دوره‌ی مباحث مهدوی را از مرکز تخصصی مهدویت حوزه‌ی علمیه‌ی قم دریافت می‌کنند.

در این تارنما گزینه‌های درسی، پرسش و پاسخ، مباحثه، میزگرد، اخبار تارنما و... وجود دارد.

نشانی اینترنتی مدرسه‌ی مجازی:

[www.mahdaviat.org](http://www.mahdaviat.org)





### شکرستان در نرم‌افزارهای جدید

شما کدام‌یک از شخصیت‌های پویانمایی شکرستان را بیش از دیگر شخصیت‌ها دوست دارید؟

شکرستانی‌های دوست‌داشتنی این روزها در نرم‌افزار نقاش‌خانه شکرستان و عکاس‌خانه شکرستان حضور دارند. این نرم‌افزارها در ردیف پیوسته‌های فرهنگی مجموعه پویانمایی شکرستان هستند و شخصیت‌های جذاب و کلیدی شکرستانی در این نرم‌افزارها در اختیار شما دوستان خوب نوجوان قرار می‌گیرند تا با آن‌ها از طریق تلفن همراه، تبلت یا رایانه شخصی تعامل و ارتباط برقرار کنید.

در نرم‌افزار نقاش‌خانه، شما می‌توانید هر یک از شخصیت‌های شکرستان را به سلیقه و ابتکار خود رنگ‌آمیزی و خروجی کار را در قالب یک عکس ذخیره کنید یا در شبکه‌های اجتماعی یا از طریق ایمیل با دوستان خود به اشتراک بگذارید.

شما می‌توانید حین عکاسی، سوژه یا سوژه‌های خود را در کنار شخصیت‌های پویانمایی شکرستان ببینید و با تنظیم و بزرگ‌نمایی یا جابه‌جایی آن در صفحه، عکس دلخواه خود را ثبت، ویرایش و ذخیره کنید.

در نرم‌افزار عکاس‌خانه نیز امکان اشتراک‌گذاری از طریق شبکه‌های اجتماعی یا ایمیل میسر شده و همچنین تمامی عکس‌ها در قسمت آلبوم نرم‌افزار ذخیره می‌شود.

نرم‌افزار نقاش‌خانه رایگان و عکاس‌خانه در دو نسخه پیشرفته و ساده ارائه شده که نسخه ساده آن رایگان است. برای دریافت نرم‌افزارها به «کافه بازار» به نشانی

[www.cafebazaar.ir](http://www.cafebazaar.ir)

مراجعه کنید.



### نرم‌افزار پاسخ به سؤالات قرآنی

ما همیشه در ذهنمان سؤال‌های بسیار زیادی داریم که به جواب بعضی از این سؤالات می‌رسیم و برخی دیگر بی‌پاسخ باقی می‌مانند. اگر کمی دقت کنیم و البته وقت بگذاریم می‌توانیم جواب همه سؤالات را به دست بیاوریم. تا به حال شده که سؤالی داشته باشید و کسی برای پاسخ دادن نباشد و یا اینکه وقت گذاشته‌اید تا سؤالات خود را از قرآن کریم بپرسید؟ امروزه دریچه فناوری اطلاعات، نرم‌افزاری برای دانلود قرار داده که قرآن جواب همه سؤالات ما را می‌دهد.

نرم‌افزار «از قرآن پرس» شامل بخش‌های مسائل اجتماعی، مسائل اعتقادی، رابطه با خدا، اخلاق ما و دشمنان است که در هر یک از این بخش‌ها سؤالات فراوانی پرسیده شده و به تک‌تک آنها نیز پاسخ داده شده است. نرم‌افزار از قرآن پرس حاوی یکصد پرسش و پاسخ قرآنی به همراه تلاوت آیات به همگی پناهندگان حریم وحی تقدیم می‌شود. این نرم‌افزار به سفارش وزارت ورزش و جوانان تهیه و منتشر شده است.

## شب، ماه، ستاره

امشب  
آسمان هویابی است  
نشسته‌ام  
کنار پنجره  
و چشمم  
به سوی آبی‌هاست  
بارها شنیده‌ام  
هرچه را چشم می‌بیند  
دل می‌خواهد  
من تو را امشب  
در چشمک‌های ستاره  
و نگاه آرام‌بخش ماه  
می‌بینم  
دل  
تو را می‌خواهد  
برای همین رعا می‌کنم  
و ذبالت می‌گردم  
می‌دانم تو را در دل کوچکم  
پیدا خواهم کرد.

محبوبه سبکتگین / ۱۳ ساله / زرین‌شهر

## کیبوتران رعا

کیبوترانی شده‌اند  
رعاهایم  
و بی‌قرار  
به سمت تو می‌آیند  
بال می‌زنند و دل  
از لطافت پرهاشان  
نرم و آرام می‌شود.  
بین چگونه  
آرزوهایم  
در این شب‌ها پرگشوده‌اند  
آرزوهای کوزانه‌ای  
که شایر  
هیچ‌گاه  
تمامی نداشتند.  
کیبوتران رعاهایم را بنیز  
و پروازشان را  
در آغوش آسمانت  
همیشگی کن.

زینب ذبیحی / ۱۳ ساله / زرین‌شهر

## زمنه‌های در راه



# کتابخانه

## بوی خدا

قلب من قهرمز است  
مثل سیبِ سرخ روی تکررقت باغچه  
قلب من  
کوچک است  
مثل زانه‌ای به روی فلک  
قلب من  
مثل گنبد بزرگ آسمان  
بوی این هوا  
بوی مهرنایی خدا.

فاطمه بزرگی / ۱۲ ساله / اصفهان

## تا خدا

من اینجا هستم  
بر روی زمین  
و تو در آسمان‌ها  
یا شاید میان ابرها  
نمی‌دانم  
فقط می‌دانم  
فیلی از تو دوزم  
شاید یک نرزیان  
فقط یک نرزیان کوتاه  
و قلب کوچکی پر از عشق  
برای رسیدن من به تو لاف می‌است

پر نیان کعبه زده / ۱۲ ساله / ملک شهر

فرانس‌های کوتاه قلبم را  
برایت می‌فرستم  
و قلبم را به دست بلا می‌سپارم  
و به دست سپیده  
شایر  
دست‌های کوچکی که رو به تو  
رو به عرش بزرگت بلند می‌کنم  
آهینی باشم برای آرزوهایم  
و برگ‌ریزانی باشم  
برای غم‌هایم  
ای فدای بزرگ  
گر چه از تو دوزم  
اما دوستت دارم.

● امام حسین (ع):

آن‌گاه که برپا دارنده عدالت (امام مهدی علیه السلام)  
قیام کند، عدالتش نیکوکار و بدکار را فرا گیرد.

امام حسین(ع):

دوازده مهدی از ما است که نخستین آنان علی بن ابیطالب و آخرین آنها نهمین فرزند من است که امام قائم به حق است. خداوند زمین مرده را به وسیله او زنده می کند و دین حق را بر تمام ادیان پیروز می گرداند.

# پشت صحنه

مهدی نجفی

**سلام**  
دلمان تنگ شده بود برای دیدن تان. بفرمایید تو. دم در که خوب نیست. چرا سرپا ایستاده‌اید. بفرمایید بنشینید...



بسیاری از ما عادت داریم شب‌ها، موقع خواب بنشینیم و به کارهای روزمان فکر کنیم. ببینیم دل چند نفر را به دست آورده‌ایم. به چند نفر کمک کرده‌ایم و...

نیمی از سال ۹۴ گذشت. به همین سرعت. رفت و آمد خورشید و ماه، آمدن سال جدید را هی نزدیک و نزدیک تر می کند. نیمه‌ی دوم سال ۹۴ چقدر می تواند آن گونه باشد که دل خودمان را راضی کند؟ به فکر هستید؟



چندین کتاب جدید از خانم «زینب علیزاده» چاپ شده: سگ تنبل، الاغ ساده لوح، صحبت نابجا، ارزش دوستی، کلاغ و مار و خرگوش باهوش. البته این کتاب‌ها برای کودکان است؛ به خواهر و برادر کوچک‌ترتان معرفی‌اش کنید. تبریک می‌گوییم به خانم علیزاده.



نامه نوشتن و ایمیل را فراموش نکنید. اگر شما پیشنهاد و انتقاد و نظر ننویسید، پس چه کسی بنویسد؟



در ماه محرم، ماه اشک و عزای امام حسین(ع) و خلوت گریه ما را هم دعا کنید. از برنامه‌ها و مراسم عزاداری برای انتظار نوجوان بنویسید: خبر، گزارش، گفت‌وگو و...



خداحافظ. حسین(ع) یار و یاورتان.

